

حکمت بدانکه شتر ز بهره نمازد و بر روی جگر او چتر است مانند بهره در کوه است
 اگر از او چشم کشند شکواری دور شود و چون چشمش ترا بسوزند و بر زخم نیزند خون باشد
 و چون روی او را بر آن چنبدند سلسله بر آن بازوار و اگر مقدار نخودی از پیرمایه شتر
 ابرائی پیش از مجامعت آب نیکم بپاشند قوت با دنیاده تاز بپاید و پهای می بدید
 شتر را که بیدار و بگریزند و طلا چربی کوهان او بکوبند بر آید بود اسند را باغارش
 گویند بترکی اسلان و او جانور پر قوت مهیب صاحب شوکت و دلیر است و او را جانور
 بمنزله بادشامیدانند چون بپید کند و لشرا قدری از باقی اعضایش بخورد و باقی
 را بگذارد و بر سر نیم خورده خود و بارانده هیچ جانوری خورد و هر که با او در مقام فردوسی باشد
 قصدش نکند و زن حاضرا آسیب نرساند و شیر مادر و غمخور باشد و رستلوی
 حکیم گفته که کینوع از شیر دیدم که روی او مانند روی آدمی و بدن او بسیار سبک
 رنگ و نرم و مثل دم گزوم و کینوع دیگر بر شکل گاو بود و او شاخها نیز بر سر دارد
 و شمشیر بسیار است و در میان مردم شهرت جانوریت مقدار گاو و گاو
 و رنگ او زرد و سرخی مائل و از ابتدا بر سر می آید تا شروع دست خلی سیاه کشیده
 می باشد و چون دیرینه سال میگرد و موهای سیاه بر شانه اش پیدای می شوند
 و ماده شیر از یک کج میخ نمی زاید و بچه اش در اول چون پاچه گوشت پیدایش

باشد شتر را
 اگر از او چشم کشند
 و چون روی او را بر آن
 چنبدند سلسله بر آن بازوار
 و اگر مقدار نخودی از پیرمایه
 شتر ابرائی پیش از مجامعت
 آب نیکم بپاشند قوت با دنیاده
 تاز بپاید و پهای می بدید
 شتر را که بیدار و بگریزند
 و طلا چربی کوهان او بکوبند
 بر آید بود اسند را باغارش
 گویند بترکی اسلان و او جانور
 پر قوت مهیب صاحب شوکت و
 دلیر است و او را جانور
 بمنزله بادشامیدانند چون
 بپید کند و لشرا قدری از باقی
 اعضایش بخورد و باقی را بگذارد
 و بر سر نیم خورده خود و بارانده
 هیچ جانوری خورد و هر که با او
 در مقام فردوسی باشد قصدش
 نکند و زن حاضرا آسیب نرساند
 و شیر مادر و غمخور باشد و
 رستلوی حکیم گفته که کینوع
 از شیر دیدم که روی او مانند
 روی آدمی و بدن او بسیار سبک
 رنگ و نرم و مثل دم گزوم و
 کینوع دیگر بر شکل گاو بود و
 او شاخها نیز بر سر دارد و
 شمشیر بسیار است و در میان
 مردم شهرت جانوریت مقدار
 گاو و گاو و رنگ او زرد و
 سرخی مائل و از ابتدا بر سر می
 آید تا شروع دست خلی سیاه
 کشیده می باشد و چون دیرینه
 سال میگرد و موهای سیاه بر
 شانه اش پیدای می شوند و ماده
 شیر از یک کج میخ نمی زاید و
 بچه اش در اول چون پاچه گوشت
 پیدایش

پس حرکت ندارد و بعد از آن که زانیه مادرش سه شبانه روز نگاه میدارد بعد از آن
 پدرش نمی آید و با وی سرو میدهند تا حرکت صورت و شکل شیر پیدا میکند و عجز و مقاومت از
 دست پیری او است که دندانهای او میریزند و از دانهش بوی بد می آید و
 از خروس و خجسته و طاووس میترسد و از آواز گربه و چوب بر پشت زدن متوهم میگردد و
 و از آتش بسیار است پوینده تپ دارد و نه بیم مورچه میگیرد و اگر مورچه در میان
 پنجه اش رود از آنجا خلاص نتواند شد و ثبوت رسیده که شیر را در دو روز و نیم تمام
 نیست و شیر را در ولایت خطامی پرستند و اگر کسی تا جر شیر بی بال ولایت میرسد
 او را از بسیار میزدند و دعای محافظت از شر شیر که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده
 اِذَا مِيتَ اللَّهُمَّ اَلْاِسْلَاطُ عَلَى اَحَدٍ مِنْ اَهْلِ الْمَعْرُوفِ ^{یعنی ای بار خدا یا اسلط}
 گردان بر من و بر هیچ یک از اهل معروف یعنی بر تابعان شریعت نبوی صلی الله
 علیه و آله و از حضرت علی رضی الله عنه روایت که هر که شیر را ببیند باید که بگوید اَعُوذُ بِدَانِيَالِ
 وَ بِطَابِثِ بْنِ شَرِّ الْأَسَدِ ^{از حضرت او این} گردد و معنی این کلمات نیست که پناه بگیرم ^{لطیف}
 دانیال و پناه از شر شیر و حکمت درین است که میگویند پادشاهی ظالم حضرت دانیال را
 با شیران گرسنه و چاهی محبوس کرد تا او را بخورند حتی سحانه تعالی او شاز را از شر ^{شیر}
 نگاهداشت و بعضی گفته اند که سحمان یا شاه کافر آن زمان را گفته بودند که درین

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

مسئله قدر می بود آیه که سبب است تکبر و باده و طایفه حکم کرد که
 هر روز یکی که درین سال متولد شود بکشند و قضا را در آن سال حضرت اینا^{۱۲}ل متولد
 شدند مادرش از اضطراب ترس آن پادشاه او را در پیشه شیر انداخت^{۱۳} خدا
 تعالی شیران را بر او و پنهان گردانید تا ویرا برورش ساختند از خجسته میگفتند
 که حضرت دانیال در گلیغ خود صورت و شیر که ایشان را در طفلی برورش کرده
 بود نقش فرموده بودند تا که همیشه نعمت حق تعالی در نظر ماند حکم گوشت
 شیر حرامست نزد جمیع علما^{۱۴} اهل سنت و اهل تشیع الا نزد امام مالک^{۱۵} حرامست
 حکمت سحر که یابوزبدان خود ماییده و در حبش رود جمله ذرنگان از روی بگریزند و از
 ایشان ضرری نبوی^{۱۶} نرسد خورون زبهره اش آدمی را شجاع و دلیر کند و ضرر
 واد^{۱۷} السعیت را زائل نماید و اگر در چشم کشند خون از چشم برود و اگر بر خا^{۱۸} بر طلا کنند
 دفع کند گوشت و پیه او فالج و استرخا^{۱۹} را مفید بود و ضما و خوش طاعت سلطان را
 زائل کند و بر پوستش خضرت^{۲۰} بچ^{۲۱} برب^{۲۲} را مفید بود و مگر پاره از پوست او در دست
 دهند از آسب کرمان نبردند^{۲۳} این خود و اگر تار^{۲۴} از پوست او در گردن
 که بک^{۲۵} ضرر و نفع نباشد و اگر طبل درست شود جنگ بنوازند اسپان
 مخالف از صد آدمی بگریزند از سب^{۲۶} بر افبارسی خرویش و تبرکی طایفه^{۲۷} خاقان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و بعضی گویند که کبکسال از ماندن کبکسال نماند و او را چون زمان حصین می آیند چون رخت
 شود فی شتره خوندش نماید حکم خلاست که شست او بنده بپاش است و در وقت
 تشویه ^{تغذیه} حشمت حکمت هیچ جانوری رسیده تر از نیست و در وقت رفتن بگوید چون
 در خواب شود و پیش کشاده ماند چون در یامی میزد اگر نشدت خوف می میرد و چنانکه
 بسبب خوف بکند رود یا زود و در عرب بگویند که آنچه از و میگزیند هر که در باغ
 او را بربان نموده بخور و از عشته که بسبب خشکی باشد خلاص یابد و اگر سرش را
 بسوزانند و خاک سترش را بدندان بالند سیاهی و زردی را ببرد و سفید و
 براق گرداند و پیرنایه خرگوش را اگر زن بعد از حصین مشک بخورد بزرگد
 بر آستینش باری بخشد و اگر بعد ظهر تا سه روز یا شام منع آستینی کند و اگر
 با حطمی و زیت بر محلی نهند که خاری یا بی در آنجا خلیده باشد بیرون آرد و چون
 با سکه که بک و یک مصروع نوشانند صرع را دفع سازد و چون مقدار یک قراط از پیرنایه
 دوی با شراب کهنه آمیخته بخورد زهر مار و کژدم و غیره سموم گزنده مایع سازد و اگر زن
 آستین پیرنایه را با حصیه او بشوید و مخرج ساخته بپاشد فرزند زرباید و بخور و
 پیرنایه مده بدستور دختر زاید و اندک الم و اگر بابت منی نهند منع خون رفتن کند و زهره
 اگر کسی را بخوراند خواب برود چنان غلبه کند که بغير خوردن بیدار نشود و خوشتر

از جانیب نفس نقل کرد
از کبر خشم و غریب با او
دارد از دشمنان میخیزد
مانند دگر رویی فریبش
در خشم و بایز و درود
پوشش از سر الکلیه
سده ام

اگر در فی بجز دیگر در گز آستین نشود و گوشت تن قوی و مفصل و مفرس برود و کفش
با خود آستین قیچیم بد کنند پای او اگر رزنی بندند مادام که با وی باشد آستین نشود
و اگر خون و بریان کرده بخورد حیث سوم و چهارم چشم نافع بود افعی را بفارسی
مار گویند باریک گردن و پس سر و دنبه باریک باشد و ماد است بدترین مارا
و بدترین انواع افعی است که خال سفید و سیاه دارد و مار را ترکان میخوان گویند
عرب گفتند او را ابو الحی گویند بجهت آنکه میگویند که او بعد از سال کور می گردد
لعداران در حب با دیان را جسته چشمها خود بر آل سیاه که دست میسوزد گویند چون
که در میان او و دخت با دیان سافت لعبد باشد با وجود کوی میجوید و خود را
نزد او رساند و از غرائب او نقل کرده اند که اگر چشمش بر کند بعد از سه روز
بمال می آید و درست بگردد حکم حرامست گوشت او و در جمیع مذاهیست
شبه و امامیه حکمت گوشت او در مرض استسقا نافع بود و جذام و تارکی
چشم نابود و میجان تهوت کند و افعی زهر افی باشد چون بار و غن زهرین کنند
موی سر وید و پوشش مار القلاب را مفید بود و خوش روشی چشم را زیاده کند و اگر
دل و ایر خشک کرد و با خود دارد و سحر کار نکند و اگر دندان او را بر عور
بندند جامه نشو و زهره او زهر قاتل است که هیچ علاج ندارد و ایل را بفارسی گویند

که بی ترش اسفوق و ماده اش ادا و ال گویند تا دو سال شاخ بر نیارد و بعد از آن
 دو شاخ راست بر آرد چون سه ساله شود از شاخهای او شاخهای دیگر افتد شاخ
 درخت بیرون آید تا شش سال زیاده گردد و بعد از آن در هر سال یکبار بنقصید و
 باز بر آید که عقده از سال گذشته زیاده و سالش از عقده های شاخش فسیده میشود
 و شاخ او بسیار عقده و محکم است و از غرایب احوال می آنست که بشنیدن سر و
 میل او در بر تبه که او سر برد گفتن مشغول میازند و از عقب او میگیرند و بدین
 ماهی نیز میل تمام دارد و ماهی نیز بدین او مایل است بکنار دریای نیز جهت
 او میروند و از جهت ضیاء آن پوست او پشمیده بپای گرفتن میروند و بخوردن
 مار مایل است بر تبه که هرگاه مار را دید و بال میکند چنانچه اگر ده زخم بر او بر آید
 نمیکند و تا باز گیرند و بال او باز نگیرد و در تابستان افعی میخورد و حرارت
 بر بدنش غلبه میکند بطلب آب میروند و در کنار رودخانه می ایستند و قانع میشوند
 به شبنم و بادی که از روی آب بر میخورد و آب میخورد و آنقدر که زیر افعی از آن درون
 وی برود اگر چنین نکند میبرد و بعضی گفته اند که جهت دفع مضرت افعی جگر
 و خراطین میخورد چون افعی بخورد گاه باشد که اشکی چند در گوی که نزدیک چشم
 او جمع شود مانند موم بسته گردد و آن بهترین تریاق است جهت

را بدلفش از سوراخ بیرون آورد و بخورد و نهنگ اکثر اوقات بسبب الی که در سن
 دار و دهن کشوده دارد و تا از هوا ان الم با صلاح آید مرغان در دهن او ^{درد} و ^{درد} که ^{درد}
 که در دهن او بست بیرون می برند را سوزید و آنوقت در دهنش رود و بجانش فرو
 رود و جگرش بخورد و او را هلاک گرداند حکم حلاست گشت او بدست
 شافعی منزه امام مالک در دیگر مذاهب چیست حکمت اگر اندرون شکم وی
 کشیز بکشد و شک ساخته نگا دارد بخوردش جهت دفع زهر جانوران زهر دهنست
 و اگر دماغ وی یا گوشت وی بسره که بخورد صرع را سودمند بود و اگر گوشت او را
 بر مفاصل بیند و در دهنش اندازد اگر گوشت او را بسوزانند در و یک می خاکستر
 آنرا با سرکه برفس طلا کنند سودمند بود و اگر چشم وی خشک کرده بمصرع دهنست
 باشد و اگر کعبه در حالی که زنده باشد و بر زن بیند استنش شود و گوشتش دندان را
 قوت دهد و عاقل اگر الکحل کنند تاریکی چشم را ببرد و رازی گوید که بر طعمی که زهر
 دارد و اگر این عرس آنرا بنید فریاد کند و موهای و ریه استند او ^{از} نفاسی
 و بر کی اردک گویند آواز نوحه را دوست دارد و در آخر ماه چهار تخم بیرون آورد و قوت
 که ماده بر سر تخم نشیند ساعتی از وی دور نشود و بسیار تخم دید الا زیاده از ده ^{گرچه}
 در زیر نگیرد و در کم از نسبت روز چهار بار آورد اگر ماده بفرود آید تخم بخورد

از دفع زهر
 تشدید او سکون
 و به عصبه صاحب
 جگر از کجوان گای
 که کمان را از
 خود را بکشد
 با بر صده و تشدید
 عاقل منزه و آخر
 بخورد و در لفظ حکمت
 و نفاسی بکشد
 و به عصبه بکشد
 تشدید گویند

آنرا پاسبانی کند تا مادو بیاید حکم حلال است گوشت او بجمع مذاهب است
 اگر دماغ او را آب از این پنج بناشتا بخورند بواسیر و اوجاع رحم برود و زبانش
 قطع و نظیر بول کند و مغزش صدراع را بنشانند و طلائی پنبین شریاق را باز
 دارد و از الشعلت دور نگردد و گوشتش تن فرزند او از اوصاف
 کند و قوت به بگیرد و اگر خوشنیک بناشتا یا شامند در و نشاند بنشانند
 و خاکستر استخوانش زخم بکاین باصلاح آورد اگر بال حسین بر دست است بنده
 تب برود و در و عضا بنشانند و خوشنیک قوت به زبانه کند و تعال ایل کند گویند در
 اندرون شکم وی نیکست بنشانند و در شربت یا شامند و رحمت شکم لفع
حرف الباز می افبارسی باز گویند و برکی قاجا حاجی نورست شکاری تعلیم
 پذیر خوش صورت و مشکیزه مزاج است و باوه او از نر بزرگتر باشد و گیرنده تر
 ماده را باز گویند و نرش را بجهت بهترین اضاف باز سفید است و سر بزرگ
 و چشمهای سرخ داشته باشد و گردن از وسط پینه پهن شده باشد و راهها
 سطر و کف بزرگ و موهای خور و بر و بسیار باشد و پایش ریز و باشد باز سفید
 ولایت فرنگ بسیار است و در سالک باز نامه گفته اند که بهترین بازان با هست
 که علامت او اینست که چشمش سیاه یا از زرق باشد و پشت او نیز سیاه باشد که

از این سیاه
 از این سیاه

مشهور است که باز مقتید آن نیست که بصفین خرد و جفت شود بلکه بشناسن زغن
 چرخ و جز آن جفتی کند از نهجست اشکال باز متفاوتست و گفته اند که عمر زیاد از
 بنست سال باشد بهجت آنکه ظالم و طامع است و اگر کس قانع و کم آزار است عمرش
 باشد چون نخل شود و گنجشک خور و صحت یابد و اگر موش خور و پرخنگند و اول
 لسی که شکار باز کرده و لوک روم بوده اند حکایت آورده اند که بارون شمشیر
 سفید را روزی پراپید باز و روم غایت بمرتبه که از آمدن او نومید گشتند
 بعد از دنگ بسیار پیداشد با جمعی رچنگان شست حکم حرامست گوشت او بجمع نبرد
 تا بپزد و بام مالک مکروست حکمت بهره باز اگر در چشمش منع نرود آن
 اندام تا آخر نرود و ظاهر نشود و توان کشید که مضرت دارد با شش و ابقار سی باشد
 و بید و بتری فرقه خوانند جانور شکاری تعلیم پذیر خوش صورتست و در سیرت بسیار
 نزدیک است و بعضی او را در اصناف باز شمرده اند باز در تمام و کن و گجرات نیست
 اما باشد بسیار است حکم گوشت او در جمیع مذاهب ام است مگر در مذاهب امام
 الک مکروست حکمت آنکه خفقان سوای باشد اگر کیدم از دماغ
 و با گلاب بخورد مفید باشد بحری را ابقار سی و ترکی چین نام است جانور شکار
 تجله پذیر است و در جبهه اندکی از باز خفیه است اما در بنر زور و ولیری بسیار

۹
 باشد بخت
 شستن و جفت
 است
 و باشد و عیال
 علامت بخت
 میوه و شنبه
 است و در
 لامر است
 بختی می باشد
 سحر و جادو

از باز زیاد و است بلکه نسبت او باز کردن عین خطاست و از غایت شجاعت
 و پورتنی که دارد مردم شجاع و دلیر را با و نسبت میکنند و بحری جانور خوش خلق
 و بل تکبر است با دمی زود آنس میگرد و کسی شایسته او را ندیده و در کهن آخر شکل
 از طرف ریامی آید و میگویند در میان دریا نزدیک خشه و جزیرای کامیو^{۱۳} رندارد
 بیضی نمید و بچهره بر می آید و مادود او از نر بزرگ تر است و دلیر تر و گیرنده تر و با دل
 مختلف میباشد و بهترین رنگهای او است که سیاهی مائل باشد و سینه کشاد و
 داشته باشد و دم او بطریق دوم لگن باشد و این صنف را با اصطلاح باز و در آن
 و کن بحری سیاه لگرمی میگویند و لگن جانور است که در تمام بدن سیاه باشد و لگن^{۱۴}
 نیست و اکثر بحریار ابر دم زیاد و اندوه و دانه پر نمیشد و با در آن بحری
 میشود که دم او سبز و پر با چهار و پرهشته باشد و اگر اینچنین بحری را بالا گفته^{۱۵}
 پیدا شود از جمله بحریها نیز دلیر تر میباشد و بحری جانورهای بزرگ که ده برابر
 باشد بگیرد حکم رشت او بجمع ذرات است و در ندهب نام^{۱۶}
 کرده حکمت زهره او بجهت تارکی چشم مفید است و بیجا را انفارسی
 ترکی طوطی گویند و او از اصناف خود شیر سبز رنگ می باشد و پایی^{۱۷}
 سرخ دارد و این در اکثر ولایت هندوستان می باشد و طوطی تمام سرخ نیز

نیمه سیاه
 شجاع
 و در نر
 لگن
 و در نر
 لگن
 و در نر
 لگن

می باشد حتی که متعارف و تیر سرخ میباشد قسمی دیگر میباشد که بعضی بال و سرخ
و بعضی زرد و سرخ و متعارف و پای سرخ و بعضی متعارف زرد و سیاه میدارند و این
قسم را نوری میگویند و این در زیر بادیم میرسند و دیگر رنگ سفید و زرد و تیر میشوند
و تیر که صنف از طوطی سفید رنگ میباشد و پای سیاه و بعضی پای سرخ و تیر بعضی
طوطی پرستار سرخ و یا سفید میدارند و این صنف بجهت نسبت دیگر طوطیان
زیاده تر است و این را در سبزه کا کا ترا و کا کا طوطی گویند و او نیز در زیر بادیم
و جمیع قسام طوطی سخن میگویند و موافق تعلیم هر یک هر زبان سخن گفتن میتوانند
زبان طوطی بطریق زبان آدمیست از جهت حرف مستقیم میتوان گفت و شنیده شده
است که سوره های کلام الله مثل فاتحه الکتاب و قل هو الله و غیره طوطی
را تعلیم کرده اند و طوطی سرخ رنگ که از زیر بادیم آرنده بر در قفس او را
ساییده در پیش طوطی می نهند تا او خود را در آن آب انداخته غسل میکند
غوطه با میخورد اگر چند روز چنین نکند جانوران کوچک زیر پر او پشیده او را
از آبر میسانند حکم گوشت او در مذبح امام حقیقه در امام مالک حلال است و در بعضی
شافعی و در روایتی آنکه ممنوع الاکل و منعی القتل است و فتوی برای
دوم آنکه حلال است و در مذبح شیعه نیز مستحب است که گوشت آن را در روز جمعه

از بعضی که سرخ و سیاه
بودن آن را نشانه است
بعضی آن را سرخ و سیاه
گویند بجهت خورشید
پای را از آن صاحب
بجهت نسبت به آن
حکم از شایع است
کرده و در بعضی
صاد شده و صاحبان
است که از آن
الجلال و در بعضی
المنیر و طوطی
اندکی تعالی طوطی
حاصل از آن است
غایه البیان

آورود و شنی چشم زیاد کند و خردون خمر او گشت زبان به برد و خمرش
 را اگر خشک کند و در میان وستان بپند و شنی پیدایشد بر مغز و شکر را
 بقاری یک تری بریزد گویند جانور سیاه کوچک چند گزنده است از خاک
 پیدایشد و پدنگ خصوصاً در خانه های تاریک کشف ننگ و در زمینان اول
 بهار پیدایشد و بعد از آن که پیداشد با باد بسیار جنت میشود و تخم میکند
 بیشتر خورش و خون است و اگر در پیرایه سن و تلوار آدمی و دشوین بسیار
 چنانچه ازین بیت حقیقت او معلوم میشود بیت یک درفش و یک درشلو از
 بهتر از منشین نامور و مشهور است که چون بوی خرز هر یک بشود بسیرد
 حکم خرد او اگر بدین جا باشد آن نماز میتوان گذارد و هیچ ذهاب و جنت
 شق ندارد و خواه بسیار باشد و خواه اندک و بعضی گفته اند که اگر بسیار
 باشد باید شست اما مفتی غیبت حکمت علما گفته اند اگر در خانه
 یک بسیار باشد اگر گردد و دو کند همه بگریزند و چنان سیاه دانه جوشانند
 آب آنز به پیشانی بپوشانند یا پوست نازخ را بسوزانند و یک در فایده از حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس هفت بار بر قرح آب
 این آیه را بخواند که و مالنا ان لا نتوکل علی اسوقد بنا سلبنا و لغیرنا

بعضی بپوشد و
 سکن را از بوی
 دفع عین جادو
 و سکن را از
 آفت از شسته
 و بوی میوه

عیسی بن مریم و اوصی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که بمکه رسید و در آنجا
 شکر و ثناء کرد بعد از آنکه بقیه آن آب را بر اعراف جامه خواب انداخت
 این شد بموضع این رسید و بر کسی که از آنجا میگذشت و چشم
 و گوشت بزرگ را عرب بنی گویند و کوچک ابو حوض گویند و حوض دومین
 و بیانات بزرگترین حیوانات که قیل است مخلوق شده و پیر بر قیل زایه
 است چرخش چهار پا و خرطوم و دوازده پشه چهار پا و خرطوم مسود و نیزه دار و گویان
 قدرت خالق را از خست پشه قیاس یاب کرد که جزوز کوچک آنجسته را روی دماغ
 و قوت دیدن و شنیدن و قدر اظفیر و سوراخی که از آن غذا خورد و سوراخ
 دیگر که از آن میرون و در معلق کرده و پشه آن را استخوان نیست از خرطوم
 غذا بر و نشو و خرد و می بزدان باز کی و باریکی را از قدرت قوت داد که پو
 فیض و کمالات مثال آنند از آن سطر و فرو میرود و پشه حرکت بر مکنیدن
 خون را با سب که چندین میخورد که شش میشود و دوازده پیرین عاجز میگردد و باز
 میشود که دست که چهار پای و اینچندان میگزرد که او را می کشد و پیر چهار پا
 دیگر که گوشت آن چهار پای بخورد و حاکم حرام است بنده اهل سنت
 و جماعت گر بپزید آن که گوشت و عذره بپزید نیز حرام است و خون او

اگر پدیدن و بار برسد عفو است بابت شستن نه از بوی جمع هر آنکه
 اگر سرش با قدری صندل عربی سه روز بعد صاحب ریح برود و چون هر
 بدن خود را بر وزن بالند زخم شیش شپه موثر نگردد **لغفل** و الفارست
 استر گویند و تبرکی قاتر و ادیان اسپ و خر متولد شود و از بخت هر منتهی از
 مشابیهت دارد و هر دو و همچنین در عادات و خواص گاهی مشابیهت و گاهی
 خرمی باشد و آنکه پدرش خرم باشد بهتر است از آنکه مادرش خرم باشد و در خوا
 فرسی شیراز حمار است و در شکل مادر مانند زرد و آنچه از اسپ دکر و خر متولد
 شود بهتر بود اما نادوست و ستر از ترین بعد از حیوانات است سبب قلت
 جامع چنانکه کنجشک بسیار کم عمر نسبت دیگر جانوران است سببش کثرت جماعت
 و میگویند که استر در زمان فریاد پیدا شد و بعضی گفته اند که اول کسی
 که استر پیدا کرد قارون بود و ماقول اول صحیح است و مشهور است که استر
 برای کسی که یکبار سینه دگر بار از خود بجهان راه میرود و غلط نمیکند و ستر از آن
 نمی باشد از حضرت امیر المومنین علیه السلام میرود که وقتی نزد او تشریف می آورد
 بقتل سوختن حضرت ابراهیم علیه الصلوٰه و السلام شتاب کشنده ترین جن
 استر بود و در محل سترم بدون از بخت حق سجا به نسل و برابری بخت

اگر در پیشگاه و کبریا
ایستادش فریاد طلب
در سلاطین کافیه
شرح الکفر
من غایب البیان

و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر استر سوار شده اند و حق سبحانه و تعالی
 استر را زینت خوانده و بدو زینت بر خلق نهاده و دلایل که مشهور است و حضرت امیر علی
 در جنگها بر آن سواری شدند آنهم استر بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خباب امیر
 عنایت فرموده بودند حکم گوشت او مکره است بدست بشیعه و حر است
 بدست شیعه شافعی و حنفی اما پیش محمد و ابویوسف و درین سئله تفسیلی است چنانچه
 بیان اولها هر یک در اینجا موجب طوالت است و پیش مالک حر است و بعضی
 از اصحاب مالک بر حرمت او رفته اند حکمت دل استر زنی که بخورد این
 نشود و اگر تم او بسوزند و بار و عن مور و بر جائیکه مونر وید مالند موسی بر آید
 و او را لشعلت و رکنند و اگر تم و موسی و سر کنین استر او در خانه دود کنند موش بگیرند
 و اگر کچه و شکم عورتی مرده باشد و بیرون نیاید شامته استر را بخورند بچه از
 شکم بیفتد و پوست استر اگر زن حامله بر دارد و بچه اش در زمان بیفتد و اگر
 حامله نباشد بار گیرد و اگر چرک گوش استر را شیاف ساخته زنی بخورد گیرد
 آب تن نگیرد و اگر چشم استر با خون وی در سه تانه خانه دفن کنند بیوش
 از آنجا بگیرند و از عذاب او نیست که اگر شخصی زکام شسته باشد سر کنین
 استر را بوسی کند و لطف بر آن اندازد و در راه بیفکند هر کس که بر آن گذرد

در جنگها بر آن سواری شدند
 آنهم استر بود که پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم خباب امیر
 عنایت فرموده بودند

اور از کلام شود و آن شخص اول خلاص شود بقدر انبارگی و در از نبال گرفته
 و تبرک مسقرو او با لوان تسلیف باشد با فور بر فوت و کثیر النفع است
 و در آبادانی جهان بر آوست و در بنده و سنان بشیر از همه جای باشد از خراب
 احوال و آنکه آواز زاده اش بصلابت تر از آواز است حکم حلالی است که
 بجمع سبب حکمت حضرت رسالت ینا صلی الله علیه و آله و اصحابه و
 سلم فرموده اند که شیر گاو شفاست گوشت او است یعنی بیماری بد که در شیر
 گاو بندگی چیزی می باشد بطریق زرده تخم مرغ خفته و آنرا حجر البقره و جاذبه
 زهر گویند بعبایت گرم بود و آن مانند پاد زهر در سمل باشد و زیاد مطلق کردن
 و خوردن سودمند بود و چون سحق کنند و بشرب سرکه اند و بر موضع
 که سفید بود و بالند موی سیاه بر آید و اگر چه سبب آن در الشلب و حبس
 باشد اما جله سفید سیاه نکند خاکستر شاخ گاو تب ازیل کند و قوت با
 بیفزاید اگر در بینی و مندر جاف باز دارد و اگر چه گاو را باز نینج سرخ
 در موضع که دو کنند گزند با از آن موضع بگریزند اگر چه او را بر کوزه مانند
 و در زمین گیرند هر کسی که در آنجا باشد بر آن جمع شوند زهره گاو را اگر
 بلب آویخته بر بوا سیر طلا کنند نافع بود و زهره او را بر درخت مانند کرم در

کتاب
 در طب
 در طب
 در طب

در میوه آن نمیشد بوقلم را بفارسی چسبند گوشت و ترکی سار قوس را ^{خاست} ^{خاست}
 در شب خواب نمیکند و شکار در شب میکنند بسیار شوکت قوت دارد در شب اکثر
 جانوران غالب است در شبانه آنها میرد و پیرایشان را میخورد چون در شب و نهان
 میگردد بجان آگاه بر حال او چشم نمیرسد و اگر وزیر و پادشاهان او بکشند و او را
 نثار سازند تنجیص کلاغ بعضی شکاریان او را میگیرند و بر دزدان میگذارند
 کلاغان گریه از آن آید که قصد او کند و او را میقتلند و بوم انواع میباشد حکم حرام است
 گوشت انواع او زرد شیده و در شب حقیقی و شافعی و جنس حلال است و بیک روایت نزد
 شافعی حرام است اما قوی آن نیست حکمت چون بوم بکشد یک چشم او کشاده میشود
 و یک چشم پوشیده و چشم کشاده هر کس بخورد او را در خواب نشود و بعضی گفته اند
 که بچشم بوم که باب فرزند و آنرا طافی خوانند بخوابی آورد و بچشم که بفرود خوا
 آورد زهره او تاریکی چشم او در کند و دلش صاحب قوه لغج و قوه بخور و شفا یابد
 و اگر چشم او را بامشک خلط کرده کسی نگاه دارد و چشم مردم شیرین نماید زهره او اگر
 بر خاکستر خوب بموط خلط کرده بخورد سنگ مشانه را خورد کرده بیرون آورد و اگر چشم
 زهره قائل است کسی که بخورد قوت نجی پیدا شود که و پذیر نیاید شود اگر مغزش را در
 خلط کرده در سرفه انداخت و تاریکی چشم بر دحکا است و آنرا که که کسی بخورد

بالکل غلطی
 لایق است

چشم
 چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

زنده و بدترین مرغی شکار گنج بدترین چیزی کیاب سازد بدترین خنثی ده
 ای تحقیق بومی را گرفت بهیستم تلخه کیاب کرد و بخوردن عالمی داکر قصد ال
 مسلمانان با حق میگوید حرف التا تدر را ابعاری نیز تدر رو گویند و ترک
 زنادل مرغیت نیکو صورت و خوش آواز گوشتش لطافت خوش طعم بود و گویند که
 بوقت خونی هوا و زدن باد شمال فریاد میشود و در وقت که ورت بهر او زدن
 ما جنوب لاغر میگردد و در وقت زلزله همه یکجا شده فریاد میکنند بعد از آن لاله
 میسود حکم حلاست گوشت او هیچ ندانست حکمت اگر آب زهره او در
 بینی چکانند و سوا سبب نافع بود و خوردن گوشت او فیهام و قوت جماع را زیاده
 کند تسبیح را ابعاری تنگ گویند بیهوشی سلیقون جانور که قیطره و بی فراح
 دارد و سری دراز و میان آب میماند و زنج زیرین او بسیار کلان میماند و در
 سینه چسبیده و جلات دیگر جانوان بوقت خوردن خاصه این چیزی نیمه بالایی
 درین ابر حرکت میکند و جلدش نهایت مستحکم و سخت است و مثل شیش سنگین است
 میماند و چهار پای دارد و مانند رازده گز و پهنایش قریب دو گز و مثل خطه کعبه
 مردمان سپیده آومی و گاومیش و گوسفند و هر چه از حیوانات در میان آب
 بدستش اندازد تا شدن محالست و نهنگ را سوراخ عوز از آن قیطره بیرون
 ای که در جنگ او ۱۲۲

بنگاری کیاب سازد
 بدترین مرغی شکار گنج
 بدترین خنثی ده
 ای تحقیق بومی را گرفت
 بهیستم تلخه کیاب کرد
 و بخوردن عالمی داکر
 قصد ال مسلمانان با حق
 میگوید حرف التا تدر را
 ابعاری نیز تدر رو گویند
 و ترک زنادل مرغیت نیکو
 صورت و خوش آواز گوشتش
 لطافت خوش طعم بود و
 گویند که بوقت خونی هوا
 و زدن باد شمال فریاد
 میشود و در وقت که ورت
 بهر او زدن ما جنوب لاغر
 میگردد و در وقت زلزله
 همه یکجا شده فریاد
 میکنند بعد از آن لاله
 میسود حکم حلاست گوشت
 او هیچ ندانست حکمت اگر
 آب زهره او در بینی
 چکانند و سوا سبب نافع
 بود و خوردن گوشت او
 فیهام و قوت جماع را
 زیاده کند تسبیح را
 ابعاری تنگ گویند
 بیهوشی سلیقون جانور
 که قیطره و بی فراح
 دارد و سری دراز و
 میان آب میماند و زنج
 زیرین او بسیار کلان
 میماند و در سینه
 چسبیده و جلات دیگر
 جانوان بوقت خوردن
 خاصه این چیزی نیمه
 بالایی درین ابر حرکت
 میکند و جلدش نهایت
 مستحکم و سخت است
 و مثل شیش سنگین است
 میماند و چهار پای
 دارد و مانند رازده
 گز و پهنایش قریب
 دو گز و مثل خطه
 کعبه مردمان سپیده
 آومی و گاومیش و
 گوسفند و هر چه از
 حیوانات در میان آب
 بدستش اندازد تا
 شدن محالست و نهنگ
 را سوراخ عوز از آن
 قیطره بیرون ای که
 در جنگ او ۱۲۲

نیست اما زینش ذکر و ماهه اش فرج دارد و چون بشلم وی بر میگردد از آب
 بیرون می آید و دمان باز میسکند رنگی خور و که آزار عصاره تسخا خوانند می آید
 بدمان می میرد و آنچه در دمان او می ماند بخورد و آن مرغی سرخ و خاکی را در چنان
 نهنگ بن برجمند آن خار بر دهن او میزنند تا میکشاید نهنگ رویا میسر
 میباشند و هر وقت خواهد که باده جفت شود ماده را بر پشت گرفته از آب بیرون
 می آید و جفت میگرد و دو تخم در خشکی مینهد و از بچکان بی بر قدر که در آب میزند
 نهنگ میشود و آنچه در خشکی میماند مستغفور می میشود و پیدایش سقنقور خار
 بست مصر است و در بند و ستان نمیشوند و چون در شهر مصر نهنگ بسیار اند اینها
 حکما طلسم ساخته اند که تا یک نهنگ قریب با طراف مصر که می مضرت نمیشوند و نهنگ
 و مشهور است که او را نمیتوان زد و کور زنی غریب چرا که هیچ صلاح بر پشت او کار نمیکند و
 نهنگ را با بگ عداوت کلی است اگر کسی خواهد که نهنگ را از آب
 بیرون آورد کسی را در کنار دریا بسته بزند از آواز او فرار نهنگ از دریا
 بیرون آید حکم حلاست کشت او بد مذیب حقی و مالک در مذیب با قوی دو
 فرست اصح آنست که جر است و در مذیب شیعه نیز جر است حکمت
 چیست اگر کسی که در چشم و شسته باشد به بند و نفع بخش شتر طانکه هر

چنانچه علی بن شام
 در سارخ و دیوید
 که در مذیب حقی
 مالک حلاست و
 یکی گفته اند که مذیب
 قوی خفیه است
 مخفی با که از تن
 سبب خفیه معلوم شود
 رسوایی با چکی از
 حیوانات آلود
 نیست و علی بن شام
 مذیب قوی خفیه
 مینویسد در کتاب
 معتبره شراف و
 سنده اول مذیب است
 که مذانی غایب الکلام
 بن تغنی ساری
 علی بن شام

چشم روی که در کدبان ششم تنگ را بر و بند در دست برست چپ و کمر
 او را بر قیاسه سازد و روشن کرده در آب اندازد و صلیح در او میکنند و آن است
 ماهی که شسته و درخت بود اگر زهره او در چشم کشد یا حل شود اگر در زیر
 همچون بخور کشد چون از روی زایل شود اگر دندان های که از جانب راست
 باشد بگیرد و در باروی راست نه بد جانت را قوت و در و محرک تمام بود
 ماه را و اگر روی و پشانی گوشت جنگلی مانند بر گوشتی که در برابر روی
 بیا رند گردن و قریب طار الفارسی بر کی همین نام است جانور شکاری تعلیم پذیر
 ای ای جنگ که چک است ماده او از زیر گتر باشد و او از جمیع جانوران و لیر تر است و او را
 بر بر جانوری که گذاردند او را بگیرد و نمیکند از دو قاعده چنین است که حقیقت او را
 از بال جانور میسر نیست بسیار کاشین دارد حکم گوشت او هیچ در آب
 حرام است مگر بزیب و پاک که کرده است حکمت زهر است اگر در چشم کشد یا در
 نافع در حرف الثعلب بسیار سی و ماهی شیرین نمکی که در جانور محلی بسیار است
 چنانچه در حدیث آمده است که گوشت او را در معده الثعلب و چون کبک بر و غلبه
 نه پاره در و آن گرفته خود را بسته بسته در آب فرو می برد و حیوانچه می کشد
 برگه دندان او جمع شود و اینگاه بر و آب بر و کبک و پیش بر و نه یا در

منح
 غلبه
 شکست
 صلیح
 منح
 جانور
 کبک
 در
 حاکم
 در
 در

کند و من در دوازده صدوی او بدان نیکو پاره وند پس بحال خود میخورد و میخورد
 و از شوش یک یک نجات می یابد و دیگر آنکه جسم خود را پاره کرده بر شیت می چسبد
 و پاهای خود را بر بند میسکند چنانچه جانوران گمان می برند که مرده است نزدیک
 برای خود و شش میزد پس از شاز دیگر حکم حرام است گوشت و نهی است حبس و محال است
 نزد شافعی و حنبل مالک نزد شیعه نیز حرام است حکمت اگر سر او را در گوشت ترخا
 نهند گوشت آن از آنجا که گوشت وی در مرض فالج و لقوه مفید است پیوسته
 چون وین گیرند و در دندان زایل کند اگر پوست تخم مرغ سوخته یا منیز
 دار الشلب را نافع بود چون آنرا بر جامه یا چوبی طلا کنند و در خانه نهند جمیع کسان بر آن
 جمع شوند و پوست وی معایت گرم بود و از آن پوست می اگر بوسین سازند
 پیران و مردم سودمرا جان را از آتشیدن آن مناسب باشد و مردم
 محروم البرج را باید که از پوشیدن آن احتراز نمایند حرف حکیم حاکم
 بسیاری ترکی گامیش گویند جای خود میکل رتوت است اکثر اوقات در میان
 میباشند و در سندان از نبرد جامه بیشتر است املی و جنگلی میرو میباشند و جنگلی آن دشمن
 شیر و لنگ است و اکثر اوقات بر سر و غالب است اما بزبون شیر است و
 در میان او که نیست که همیشه عذاب او کند و بدان سبب خراب نیک نتواند کرد

در میان او که نیست که همیشه عذاب او کند و بدان سبب خراب نیک نتواند کرد

کتاب الفیاض فی شرح الفیاض
در بیان احوال و عیال و عیال و عیال

در بیان احوال و عیال و عیال و عیال

در این باب چند برشور و غنای است حکم خلاست که شتاب اینچند غنای
حکمتی کرم و دماغش بخوابی آورد و میاد با آب نمک آمیخته بر کف بر سر نشاند
طلایا نمایند و بکشند چرا در لغاری تلخ و بزرگی بگرود و دل خوانند جانور است که بک
در نزد پنج عضو او پنج عضو جانور کلام شایسته چشم و چشم و گوش و گوش و گوش و گوش
تا و وسیله او بسته شیر و پای او پاشی شتر مرغ و پرا و چون بر عقاب او گاهی
باعث هلاکت مردم میگردد چرا که عذر ذرا اعتنا و در چهار راسی خود و قوطی شود
و گاه میباشد که اگر قوطی بسبب دیگر هم رسد چون او را نرود تا پیدا شود و نسبت
مردم میگردد و طبع بطریق لشکر عظیم در هر اید ایشود و در میان آنها یکی کلام تر
میباشد که بعد مطیع او میباشد هر جا که او فرو می آید همه فرو می آیند حکم
خلاست با اتفاق جمیع علمای امام اما امام مالک همه بعد شرط نموده اند که هر
اوست ایند از چرا که لعاب من ام زهر است و در عجم فیه از مردم لار کسی نخورد
بکشد آنها را خوردن او را فایده میکند حکمت اگر کتله را از بر کسی که سوزاک است
باید سوزند تا معرق و با تحقیق من تا از بسیار شمع و دوزخ بخور او کوبه بر مایه
سودمند بود و گوشت که چون تلخ و در پاره در گردن صاحب پسر رنج شد و زخم
بپزد و اگر دانه و ده تلخ را سر و دم بنید از زنده و با قدری سر و خشک ساید پاشند

چنانچه برای وی حرکت نمیکند گویند بهترین فرماست در حق من چنانکه اگر
از گرسنگی میرد دیگر قصد بچه و تنگی که نزدیک او باشد نکند حکایت است
که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام موشگیر بطریق باز و بگری در جلای اطراف
عالم شکار میکرد و چون حضرت سلیمان علیه السلام و عاقره بودند که خدا ایام را مکی ده
که بعد از من کسی را نباشد و چون صید کردن موشگیر در جلای عالم بود بعد از فوت
حضرت سلیمان بر طرف شد حکم گوشت او بجمع مذاهب حرام است در حدیث
شریف وارد است که آنحضرت صائم را بکشتن او کرده اند حتی که اگر احرام حج
سته باشد بکشد از نیجت بعضی علما کشتن او را واجب میدانند و نزد بعضی
کشتن او حرام است حکمت خون وی چون باندک مشک و کلاب خلط
کرده بپاشانند سودمند بود جهت زه و ضیق النفس و چون پراورداخته
عاک تر آن آب بپاشانند فقر و رانافع بود و زهره ویران چون در شک
رده بکاهد از نه و اگر کسی را که جانور مریض چون باز و عقرب گزیده یا زهره او
مقدری آب حل کرده اگر در چشم او سهیل از آن کشند نفع بخشد لیکن اگر
چشم او بطرف راست باشد این را در چشم چپ کشند و اگر چپ بطرف چپ بود
من البقره راست کشند و اگر موشگیر را در خانه بیاورند و در آنجا مار و گز و دم مار

چنانچه برای وی حرکت نمیکند گویند بهترین فرماست در حق من چنانکه اگر
از گرسنگی میرد دیگر قصد بچه و تنگی که نزدیک او باشد نکند حکایت است
که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام موشگیر بطریق باز و بگری در جلای اطراف
عالم شکار میکرد و چون حضرت سلیمان علیه السلام و عاقره بودند که خدا ایام را مکی ده
که بعد از من کسی را نباشد و چون صید کردن موشگیر در جلای عالم بود بعد از فوت
حضرت سلیمان بر طرف شد حکم گوشت او بجمع مذاهب حرام است در حدیث
شریف وارد است که آنحضرت صائم را بکشتن او کرده اند حتی که اگر احرام حج
سته باشد بکشد از نیجت بعضی علما کشتن او را واجب میدانند و نزد بعضی
کشتن او حرام است حکمت خون وی چون باندک مشک و کلاب خلط
کرده بپاشانند سودمند بود جهت زه و ضیق النفس و چون پراورداخته
عاک تر آن آب بپاشانند فقر و رانافع بود و زهره ویران چون در شک
رده بکاهد از نه و اگر کسی را که جانور مریض چون باز و عقرب گزیده یا زهره او
مقدری آب حل کرده اگر در چشم او سهیل از آن کشند نفع بخشد لیکن اگر
چشم او بطرف راست باشد این را در چشم چپ کشند و اگر چپ بطرف چپ بود
من البقره راست کشند و اگر موشگیر را در خانه بیاورند و در آنجا مار و گز و دم مار

حمار را علی را بفارسی خرد و در آن گوش و تیرکی اسب گویند و او را با تیر بر دمار و بد
 او از دغا بکشد و مسکین دکم آن را در میا برست عرب و مصر مردم را با تیر و تیر
 مسکینند و تیر من چهار و یکبار بر آن که رفت دیگر بار بدین راه تواند رفت و تیر
 بخورن و در غیبت تمام است اگر در حالت صید کردن اندر و در آن است و تیر
 از دیگر صید و گردانیده و قصد نماید و عمرش از چهل سال زیاده می باشد
 حکم گوشت شیر او نیز بهب شافعی و حقی و حلی خرسیت و نیز بهب لک شعیر
 مکره است حکمت که در مکریده چون باز گویند بر خورشید و خرد و آن شود
 الم مسکین باید و اگر در گوش خر گوید که مکریده و در دهنش مکریده و اگر
 در او اتمل سال مصروع پوستیشانی ویرا با خود دارد تا یک سال از صبح می
 باشد چون آن سال تمام شود پوستیشانی دیگری گیرد و با خود نگه دارد تا سال
 دیگر بخورند و همچنین هر سال عمل آورد و اگر خر که گوش می بخورند کودکی دهند منع
 گریستن نماید و اگر از پیش انگشتری ساخته کسی که حجت صحت داشته باشد با خود دارد
 بفع رساند و آب میرکین تازه پس اگر در بینی چکانند منع آمدن خونی که از دماغ باشد
 نماید و اگر سر که بر سر کین خازند خسته می بیند پس از آن خسته و اگر در آن سر زیر آن کین
 خواب آورد و خردن سر او بکولان مانع بود و حمار و حشی را بفارسی گو خرد و تیر که

حمار را علی را بفارسی خرد و در آن گوش و تیرکی اسب گویند و او را با تیر بر دمار و بد
 او از دغا بکشد و مسکین دکم آن را در میا برست عرب و مصر مردم را با تیر و تیر
 مسکینند و تیر من چهار و یکبار بر آن که رفت دیگر بار بدین راه تواند رفت و تیر
 بخورن و در غیبت تمام است اگر در حالت صید کردن اندر و در آن است و تیر
 از دیگر صید و گردانیده و قصد نماید و عمرش از چهل سال زیاده می باشد
 حکم گوشت شیر او نیز بهب شافعی و حقی و حلی خرسیت و نیز بهب لک شعیر
 مکره است حکمت که در مکریده چون باز گویند بر خورشید و خرد و آن شود
 الم مسکین باید و اگر در گوش خر گوید که مکریده و در دهنش مکریده و اگر
 در او اتمل سال مصروع پوستیشانی ویرا با خود دارد تا یک سال از صبح می
 باشد چون آن سال تمام شود پوستیشانی دیگری گیرد و با خود نگه دارد تا سال
 دیگر بخورند و همچنین هر سال عمل آورد و اگر خر که گوش می بخورند کودکی دهند منع
 گریستن نماید و اگر از پیش انگشتری ساخته کسی که حجت صحت داشته باشد با خود دارد
 بفع رساند و آب میرکین تازه پس اگر در بینی چکانند منع آمدن خونی که از دماغ باشد
 نماید و اگر سر که بر سر کین خازند خسته می بیند پس از آن خسته و اگر در آن سر زیر آن کین
 خواب آورد و خردن سر او بکولان مانع بود و حمار و حشی را بفارسی گو خرد و تیر که

حمار را علی را بفارسی خرد و در آن گوش و تیرکی اسب گویند و او را با تیر بر دمار و بد
 او از دغا بکشد و مسکین دکم آن را در میا برست عرب و مصر مردم را با تیر و تیر
 مسکینند و تیر من چهار و یکبار بر آن که رفت دیگر بار بدین راه تواند رفت و تیر
 بخورن و در غیبت تمام است اگر در حالت صید کردن اندر و در آن است و تیر
 از دیگر صید و گردانیده و قصد نماید و عمرش از چهل سال زیاده می باشد
 حکم گوشت شیر او نیز بهب شافعی و حقی و حلی خرسیت و نیز بهب لک شعیر
 مکره است حکمت که در مکریده چون باز گویند بر خورشید و خرد و آن شود
 الم مسکین باید و اگر در گوش خر گوید که مکریده و در دهنش مکریده و اگر
 در او اتمل سال مصروع پوستیشانی ویرا با خود دارد تا یک سال از صبح می
 باشد چون آن سال تمام شود پوستیشانی دیگری گیرد و با خود نگه دارد تا سال
 دیگر بخورند و همچنین هر سال عمل آورد و اگر خر که گوش می بخورند کودکی دهند منع
 گریستن نماید و اگر از پیش انگشتری ساخته کسی که حجت صحت داشته باشد با خود دارد
 بفع رساند و آب میرکین تازه پس اگر در بینی چکانند منع آمدن خونی که از دماغ باشد
 نماید و اگر سر که بر سر کین خازند خسته می بیند پس از آن خسته و اگر در آن سر زیر آن کین
 خواب آورد و خردن سر او بکولان مانع بود و حمار و حشی را بفارسی گو خرد و تیر که

فوکان گویند و او بر نگهائی مختلف باشد از آنچه تیره رنگست عمرش شیر باشد
 تاریخ بر آنند که عمر وی نود و سیست سال باشد چنانچه در اقواله عوام شایعست که اگر چه
 به این خبر اطمینان نکرده باشند و این سخن مشهور و عوام است و در بعضی عمر او تا سیصد
 سال میرسد و اصل او از عهد کسری است و در شیرت بعضی در زبان او بهر سیده بلکه بهر
 او حاصل کرده و بعد از آنکه بخیمه بصورت و از ولادت و تا سیصد سال بهر سیده حکم خلافت
 او جمیع مذاهب الانبیاء که در مذهب او شان مکر و سبست هر چند که خاکی شود و انسل گردد
 حکمت خوردن گوشت و زحمت مفاصل را دفع رساند و بر مریه وی بوی بخن را
 دور سازد و همچنین بر مریه وی اگر چه بیا که در خواب میشناسد بهر منع آن کند و نظر کرد
 در چشم گوشت خور و چشمی چشم را زیاد کند و منع نزول آب کند و اگر آب مریه او را در چشم کشند
 بهین نفع بخشد و پدید آورد اگر بار در غنای آن آئینه طلا کنند بهین را دور کنند و سمن را
 چون بسوزانند خاک تر آن روشنی چشم دید و نیز منع خون رفتن از بینی کند و نگاه
 داشتن پیش خون صریح را زایل کند **حکایت** اعم را بفارسی کبوتر گویند و بجم
 بلغت اطلاق میکنند بر هر مرغی که طوق داشته باشد چون قمری و قاضی
 و غیره اما الحال بعرف عامه و مردم مخصوص کبوترهای گویند و بترکی کبوتر کاخی
 خوانند و نام مرغی تیز پرواز است و از طبیعت او است که خانه و شتابان

عام و یا سبک است
 تنهایی و در وقت
 عیبت و فطارت
 سبک و فطارت
 بقیع بین
 بار و زود و هم را
 سبک و زود و داده
 در وقت العیبت
 حکمت و حاکم
 و سبک و سبک
 سبک و سبک

خود را بی طلبید اگر چه هزار فرسنگ دور افتد باشد و ده سال گذشته باشد
و حتی که اصحاب تاریخ نقل کرده اند که کیو تر در یک روز سه بار
در سنگ را قطع نمود و او را سطلو میگفتند که عمرش تا هزار سال می کشد
و زود آید این تا بهم بر شیوه آدنیان طاعت می نماید و بسیار
بسیار از ایشان خیر کافیه که موجب ایراد شهرت میشود بطوریکه
از بخت اکثر مردم در خانه که استورات پیمانند کیو تران را نگاه
مکنی و از آن کسی را که قصور در شهرت بهر سبب مناسب است
و بدین اشیان و در حدیث آمده است که شخصی از تنهایی
میں آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکایت کرد حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم از شما و فرمودند که یکجفت کیو تر بخانه خود
نگاهدار و آنحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقول است که
که این جناب کیو تر در میکنند شیاطین او منقول است که کسی میں امام جعفر علیه
السلام از خدمت جن شکایت کرد آنحضرت فرمود که سقف خانه خود را بخت
و چنگ کند و اطراف خانه کیو تر نگاهدارد از آن شخص میگویند که همچنانکه حضرت
فرموده بودند عمل کردند و باز در خانه خود از جن مکر و بی بندیدم و شهرت

در داسان گنجه و پادشاه و کمال خون کبر و محبت جریانی که در چشم باشد نه است اگر عظم کسی
 شکسته باشد در رحم او تا به استخوان شود و خون کبر و بچه گانده سفید گردد و حوت را بفار
 غنهی گویند و بترکی تابع و امیناف او بسیار است و در درازی بترتبه میرسد که طو تر
 از یک فرسنگ زیاد و مباحثه و در که چکی بترتبه خورد میشود که بخوبی مرئی نمیشود
 و هر منفی نامی دارد و مشهور است که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 جسی کثیر از صحرای در سفری گرفته شدند مابسی غنیز نام را گرفته و قوت خود خفته
 و یک استخوان پهلوی او را در زمین فرو بردند آنقدر بلند بود که استرسوار
 از زیر آن میگذاشت و در دریا رنگ مابسی میباشد که آنرا با نشت مال می نمایند
 طو لش چهار صد و پانصد در می میباشد و او مابسی پفساد است حق سبحانی تعالی
 که چاک را بر دست خط فرموده که گوشتش بدن از آن میگیرد و در یانیکند تا او را بک
 نگر و اند یک نوع دیگر است که او را حوت الحین میگویند بسیار بکلان میشود و کسی سباز
 نفس باز میدارد و ضرر میرساند و در یاد و زمان او را می شناسند و هرگاه که در بریا ظاهر
 شود اگر جائه که بخون حیض آورده باشد و در بریا اندازند و یا قریب آن مابسی اندازند
 مابسی مذکور از آن میگیرند و نزدیکان حایض نیز میروند و حکم گوشت بریا پیش اینست
 حلال است و نزدیکان مابسی که فلو س ندارد و در دست خون مابسی نهیب نام از حلیفه و

و شعیب پاکست و بنی بنی نافع بلید حکمت اگر حکم مایه رن شک کرده ساینده بر
 عفو می که خون از وجار باشد پاشند منع رفتن خون کند اگر متد اریک حبه از
 زهر مایه در بینی شروع چکانند نافع باشد چیته را بفارسی مار و تبرکی سیدان
 گویند و در انواع بسیارست کینوخ از آن مشکله است و آن باریست که چک
 که بر سر خطوط سفید دارد و درازی او مقدار یک است باشد آن مار بهر زنی که
 بگذرد بسوزاند چنانچه به تها در آن سر زمین گیاه نروید و از سافت اندازه
 تیری هر که آواز او شنود آدمی باشد یا حیوان بهیرد و تیر هر کس را که از دور نظر
 بر آن مار افتد بهیرد و اگر انگش نظر او بر آن مار افتد و کسی بگریه بیند بهیرد و نیز
 اگر کسی آن مرده را به بیند او نیز بهیرد اگر چه مار را ندیده باشد و اگر آن مار آدمی
 یا حیوان را بگزود بدان او که افتد بهیرد و هر مرغی که در پیرین مجا و مسکن او
 شود از اثر زهرش بهیرد و نیز بر افتد و کینوخ دیگر فعیست که لاشش در حرف
 الف گذشته و کینوخ دیگر نیز باریست که عرب آنرا دانه میگویند و آن باریست که
 آدمی را چون از دور می بیند دنبال میکند و از زمین ترسته بطریق تیر خود را
 بر او میزند و هلاک میکند و ماده مار اکثر سی بیضیه میزند و بیضیه مار بزرگ مختلف
 می باشد سبز و سفید و سیاه و خاک رنگ و خالدار و بسبب اختلاف رنگ

بیضه معلوم نمیشود و در میان ماز و شوق است چنانچه بعضی گمان میبرند که
 دوزبان دارد و مار لسانی میگویند پوست می اندازد و یک نقطه بر قفاش
 ظاهر میشود حد و نقطهها حد و سال عمر او باشد و عمر او دراز است میگویند
 بهر از سال میرسد هزار که از حد سال گذشت آنرا از دوا جزا نهند و چشم
 مار در سوراخ میگیرد و در بطریق باقی جانوران چشم او در سوراخ محکم است
 ماز بدین آتش ملیل است و تبر لب شیریل بسیار دارد گاه است ارباب
 میل آنقدر شراب میخورد که اگر مستی نلک میشود و از غریب احوال او است
 که بخیل گوشت جانور اگر زنده پیش آید طمع میزند و اگر در شب نیمه قانع است
 و آب میلش از چون با تاسینه میبورد و باخ رود و بچاکس او را بنور پیرون تراند
 آورد و اگر گردوم او را بگرد خود را بنک زار سازد و برنگ خسید صحت یابد
 و اگر رنگ زرد یا بدیلاک گردد و ماز از فواسق خسته است که حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله و سلم امر بکشتن ایشان نموده اند حکم حرام است گوشت او
 پیش حقی و جنل و شافعی و مکر و هست نزد مالک و نزد شیعه نیز حرام
 است و ترقایی که گوشت ماز داشته باشد نیز حرام است حکمت
 اگر کسی جذام داشته باشد گوشت ماز بخورد شفا یابد گوشتش در نظر

در ظرف مس سوخته و سحق کرده پیل و در چشم پروریده تنش در باون سوخته بر
 مانند زائل کند اگر دندان مادر زندگی بکنند و بر صاحب ربع نبندند قطع
حکایت و حدیث آمده در خانه های نیکوینوخ از پریان چنینان مسلمانند که
 بصورت ما ظاهر میشوند هرگاه که از ایشان دیده شود روزه غفلت و بند و ایشان
 نرسانند و تعرض نکنند و اگر بعد از سه روز دیده شوند بکشند بعضی از علما این حدیث را
 خاصه ندیده مشرف داشته اند اما در بیشتر علما در همه شهرها چنین است پس از آن خانگی
 راسه روز مهلت پیدا و در طریق امان و اون چنین است که بگوید قنصل با عهد الله
 اخذه علیک نوح و سلیمان علیهما السلام ان لا تبذروا ولا تؤذوا یعنی بسوگند
 میدهم شما را بعهده ای که بستانیده از شما نوح و سلیمان که بر با ظالم نشوید و باراندا
بید حرف **خطاف** بسیار سی سنگ پر توک و تفویض است مدعی که
 میشود برستان بگرم سیر و در تابستان باز آید و از موسی و کل شیانه ساز و بعضی
 گاه و گل گفته اند در شیانه خود بر که سداب بند تا حرارت برضفاش نگاهدار و در
 دشمن است و قصد بچا میکند از جهت دفع مضرت و برگ گرفتن آورده در شیانه
 بند چه شیر قاروی گرفتن میگرد چون حد میثومی گیرند چنانچه بمردن نزدیک میر
 در نظر مردم با باد و خفت نمی شود و از عجایب احوال او آنکه اگر چشمش بکشد بازرسد اگر

خطاف خاکی
 و عا میو شد
 و الف آنرا میو شد
 و عا از عین میو شد
 و الف در آخر
 میو شد و ف
 لفظ میو شد
 در عربی و تازی
 میو شد یا بیل

و بعضی مردم سنگ یرقان را با نیلین چست آرند که بچه او بز عفوان نذر میکند و
 در آشیانه اش مینهند او بصورت آنکه سپیداش یرقان پیدا کرده بتلاش سنگ رفته
 و سنگ یرقان را پیدا کرده و در آشیانه خود مینهد آنرا مردمان میبایند و الله اعلم
 ای دافع یرقان ^{۱۳} حکم گوشت او در مذہب حنفی و مالک حلالست و در مذہب شافعی و حنبلست
 اقوی آنکه حرامست و در مذہب شیعه اشکری حرامست و در حکمت و ماغ
 پرستوک با کمال تاریکی چشم را زایل کند اگر دلس با شراب بخورد و قوت باه
 با قواطد بخورد و گوشتش چشم را روشن کند و اگر خوش را بخورد و در
 دهنند چنانکه او را خبر نشود شهوش برود چنانکه از صحبت مرد متنفذ گردد و چون
 یک صفت پرستوک یعنی یکی نرویکی ماده را بگیرند و بسوزانند و در شراب اندازند هر
 کس که از آن شراب بخورد دست نشود اگر سرکین ^{۱۴} ی چشم بکشند سفیدی برود و اگر
 زهره او را در بینی کسی بچکاند مسرورین ^{۱۵} که سفید شده باشند سیاه گردانند و دندان
 نیز سیاه شود اگر خواهند که دندان سیاه نشوند مسین ^{۱۶} ز مسوطه ^{۱۷} بن برار شیر تازه
 کنند و نیز اگر سرکین ^{۱۸} بر زهره ^{۱۹} گاو آینه بر موی سیاه باندند زهره ^{۲۰} سفید گردانند
 خفاش افغاری بیشتر و تبرک نیز گویند مرغی است و دهن آفتاب پیش از
 طلوع و بعد از غروب آفتاب طیران کند و پشه و مگس مانند آنها را بخورد

اینها
 در
 یرقان

اینها
 در
 یرقان

و از خواب او آنکه گوش در دندان پستان و تقار و خصیه دارد و موسی و پرنده در
 بی بر سر و ماده وی در جنس میگرد و و کبر را شیر میوشاند و بول میکنند و میخندند و
 و میگیرند مثل آدمی و بعضی نمی دهند بلکه کچه نیز آیند و چون آدمیان عمر دراز دارند
 و مشهور است که خفاش خلق کرده حضرت عیسی علیه السلام است از نخبه صیوت
 مرغان دیگر ندارد حکم ^{۱۲} حرمست با اتفاق حکمت چون او را بر دشت آویزند
 بلخ از آنخود و دیگر نیزند و اگر سرش در میان بالیش نهیند هر کسی که سر بر آن بالیش
 نهد او را خواب نیاید بشرط آنکه انگس نداند که درین سر خفاش است و اگر دلش را کسی
 با خود دارد شہوت را قوت دهد اگر خوش بزرگوار کچه که مانع نشده باشد بالند موسی
 بر نیارد و خاکستر و روشنائی چشم زیاد کند و اگر زنی بد شواری میزاید زهره
 ویرا و فرج آن زن بالند باسانی نر باشد و اگر سر او را در سوراخ موش نهیند همه
 بگریزند و اگر سر وی در کبوتر خانه نهیند گاهی بیج کبوتری از آنجا نرود و از آنجا
 الفت گیرند و اگر سر کین او را تا یک ^{۱۳} و زرنج آمیخته در وضعی که موسی با
 بالند تها موسی بر نیامیند و اگر زنی بکار برود بگریز بار و حکایت بد آنکه
 چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی ^{۱۴} بمعجزه جانوری خواستند آنحضرت صورتی را
 تدبیر است طیار ساخته و دم عیسو خود در آن و میدیس آن صورت مرغی شده

۱۲ ای زمان و در این زمان است برابری
 ۱۳ ای و فرج بداد و حامله شود
 ۱۴ ای از آنکه کبر و زنی که در جنس است و شتر زود و تر و فرج سازد و زنده با حشر نقصان است ۱۵

بفرمان خدا متعالی پرو فرمود و بفرمود که هر که از من آید
 فانی و غیر فانی شود و بفرمود که هر که از من آید
 ترین جان نواز است و قوت مجامعت زیاده است از هر چهار پایه و در دلی
 نظیر آرد و با باد است و کند و چندین نر یا یک ماده در حضور یکدیگر شہوت رانند
 نرش چون بهقت مایه میگردد و خفت میشود و ماده گاهی شبش ناگهانی آید
 میشود و گاهی در چهار ماهی و همیشه بچہ می آید یک نفع در بعضی رسائل است که
 بچہ میزند چون با نر و ماده شود و با نر نیز آید و بسیار سیان ماده اش را خوک و نرش
 را اگر از خوانند و فیل از گراز و گریزان است و در حیای المخلوقات نوشته اند که اگر
 خوک نر با خر مجامعت کند و در آن حال خربول کند خوک در آن حال بمیرد و در بعضی
 رسائل گفته اند اگر خوک را بر پشت خر پرسان محکم نه بندد و خربول کند خوک بمیرد و خر
 بسیار کرد و خر چنگ خود و صحت یابد اگر سستد و در چیزی نمزد و اگر سستد مایل از خر
 گردد و بعد از آن دو روز چیزی خورد و نر بر گرد و ترست بان در روم خوک را
 بسیار فرزند کنند و اگر یک چشم او را بر کشند بمیرد **حکم** حرام است گوشت او
 مذاب **حکمت** اگر زهره او را بر تپه سیر کنند نفع کند و پیه او را اگر بر خنای
 و ده نعل طلا کنند و بکشد و بکشد در گردن مار و کرم و زهر نور نفع رساند و اگر

این بزرگوار
 یک سال است
 آن مرد و یک
 خبر است
 می با یک
 حکمتی است
 ماند که چنان
 چک است
 زده بود
 و در جانور
 کی حکمتی است
 از مصلحت

سوخته اورا را چنانکه ناصو باشد بخیثانند سفید باشد و اگر سر کین خوک در زیر
درخت می افتد بسیار سرخ گردد خیل ایپارسی سپ تری است
گویند و او بهترین جانور است بحسب صورت و سیوت و همه بگ می باشد و از
جميع حیوانات ایلی افزاست او بیشتر است و از همه تیز و تند و شتوان و عرب
در زیر شتوی آدمی ابا و تشبیه کرده اند گویند اسمع من الغرر خلق نیکو دین
چون فرمان بدار می زیر کی و احتمال مجاهده ریاضت و در شرف از زمین
کافی است که خدا تعالی در کلام مجید پس گویند یاد کرده که با سپا که مرغان ایشان
با کفار جنگ میکنند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده الخیر مصلو
عنوا صلی الخیل الی یوم القیة یعنی نیکوئی شده بپوشانی اسپ تا روز قیامت و نیز حضرت
فرموده که ملائک در هوا بازی حاضر نمیشوند مگر وقت بازی کردن مردان از زنان
و در وقت است و او اندین تیر انداختن و بعضی از علما بر آنند که آتش شل است
از آتیت و گفته اند اول کسی که اسپ سوار شد حضرت جیل علیه السلام بود
میش از ان اسپان در پنهان میگردیدند و میگویند که منشی که در مجلس التوارخ گفته
که اسپ در میند و ستان تولد نیست این سخن غلط است و در بعضی تواریخ گفته اند
که کثرت اسپ در ترکستان بیشتر است و غلبه قبیله در عرب اسپ در نجد و بلاد

اسمیت ۱۲
نیست از
مجموعه

استاد
والعالمين
ورحمته
عليه السلام

نام شهرت ۱۲

در شش چند آن پسید که اجتناب ایشان پیدا شوند و بکار اگر نه میگرد و در شش چنان
 میگرد و نیز چشمت و در رستان نبرد و کم می نماید و از مورچه بر خنجر خود را بگوشت
 می و حکم گوشت او را است نه بشت افغی و حنفی و بعضی از اصحاب اجماع است اما
 بیک روایت و قول ملک طلال است و نیز شیعه نیز حرمت حکمت اگر چنین است
 و در آن پاره بسته بگوشتی متناهی است و چند شفا یابد و برهوشن با فلفل حل کرده
 بر دوا اشطب طلا کند و عرق دیانه دندان سپش او را اگر در شیر اندازند آن شیر را
 بچوب بند یا سانی دندان بر آوند و پدید آید منفعت بسیار دارد و از آن بگوید اگر در امر
 طلا کند و مع کنند چنان صورت او دفع کند اما اگر سپه او را بر سنگ مانده و بگوید اگر در
 خنجر او را در حتم کشد موش یا دق بر نیارد و اگر پوست او را بپازوی سیه بر
 آویزد ترک بخورد و چون زبزه وی با حصل قلاب از آن جوشیم کنند چشم را
 کند و راج را بپاری پور و ترکی و راج گوید مرغ بسیار تو است و گوشت بخت
 خوش مزه دارد عقل قلاب منی زیاد کند و در هر دو خوش و باد شمال میسر و در دوا
 در جنگها و دامن کوستان می باشد و قتیله و در بنای عرب گوید در صخره
 این کلمات گوید یا لشکر و دم العرم و بعضی گویند صدق جند تو گوید بعضی
 بجال گویند که سیح و باب طلق گوید و بعضی گویند که سفر و نان نمک و در هر گاه مرغ

۴۴
 در شش چنان
 میگرد و نیز چشمت
 می و حکم گوشت او را
 بیک روایت و قول ملک
 و در آن پاره بسته
 بر دوا اشطب طلا کند
 بچوب بند یا سانی
 طلا کند و مع کنند
 خنجر او را در حتم
 آویزد ترک بخورد
 کند و راج را بپاری
 خوش مزه دارد عقل
 در جنگها و دامن
 این کلمات گوید
 بجال گویند که

سگارا خواند که اورا بگیرد خود را بدین درخت خاری اندازد و بن خا در محکم در جنگ گیرد
 و این مایه حکم گوشتش در هیچ آب است حکمت گوشتش قوت مانع و تیزی بخیر
 و فهم و دینی از یاده کند و شکم بند و پیه اورا اگر گدازند و روشی که در دکنه چکانند
 در حکایت راجه صاحب کتاب مخازن آرد و است که طیبه بمنزل آینه بتواند
 روزی پسری در پس او بمبارت مشغول بود ناگاه در اجتنی پیر سپر حکیم مذکور
 را گذاشته متوجه گرفتن او شد چون او را این کمال حاصل شده بود و بسبب این از
 معذور خود بازماند و را با و راجه عد او تمام پیدا شد در آن حال از شر منظر اب گفت
 که چون بوطی مرا بسبب این گذاشت پس بدستی که فنامی سازم نسل او را
 پس آن روز هر گرس آن شهر برین شد و او را راجه میفرمود تا بانه که قتی در ملک درج
 بنامند و راجه از آن و تمام متفرع میشد و حاج را ببارسی ماکین و مرغ ناک
 گویند و ترکان نوح نامند جانور پر شهوت و حیوان است اگر خروس نیاید و در
 بغلطه و از آن غلطید و در و نش بهینه کوچک جامل شود اما بچه را نشاید
 و اگر پیش از خایه کردن دس برود و آن بهینه انیر نیکو مشد و اگر آن زمان که بر
 خایه خفته بود و از رعد شود تمامی بهینه ها بر میان آورده و در حاج را از منزل
 چنان جراس است که گویند را از اگر حکم گوشت او بچسبند نه آب است

در نسخه
 بجای کج
 در نسخه
 در نسخه

حکایت حکمت اگر گوشت او را با پیاز و گند سائیده کباب کرده بخورند
قوتش باه میزداید و اگر بر خوردن گوشت او در امت کشته نفوس و اوسیرا
پیدا کند و طلا پیش کف و شقاق را بر دوز بر داشت اگر در چشم کشد چشمش روشن
آب کند اگر سر کین مرغ سیاه بر در خانه کسی مالند در آن خانه خصوصیت پیدا شود
اگر مرغ یا چسک آنه فربه کنند و بعد دوازده روز در سج نموده پیروی بر آورده
کسی که مالغویای سودا داشته باشد یا پی بر سرش طلا نماید بغایت نافع بود
و طلا او مجذوم را نیز رفع نجسده و بیضه اش در زمستان در کاه و در تابستان بخت
کنند تا مدت دست نماند و یک را بغدادی و ترکی خروس میگویند و او در
معرفت آفات زیر کترین بر خاست و از عجایب کار او آنکه وقت نماز نماید اگر چه
شب روزه کوتاه شود خطی نکند و یعنی از علمای شافعی گفته اند که بر اینک خوب
اعتماد دیگر چرا که بسیار تجربه کرده اند و در کتاب کارم الاخلاق آورده اند
که آنس رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل نموده اند که
الذی یک الا بیض صدیقی و عده و عده و عده یعنی خروس سفید دوست
دشمن او دشمن نیست و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده اند که فی
الدیک خمسة خصال من خصال الانبیاء معرفة اوقات الصلوة و الغيرة

[illegible]

طعامی گفته و خوردن آن خوشی بنده و میان ایشان منقسم است میباشند حرف

و بآب اپارسی گس نید و ترکی خنجر با نوز کوهست بی شرم عرب گوید مولانا
 من الخ باب الشفقت بر نوزین مساحت ایمنه و بعد از آن بسید که حفت میگردد
 و با نوز عویست خورشید بشیر بود و برین سبب بر نوز پنهان بود و چه بکس نوز
 که نم نشود و نوز پدید و از جمله نوز و چه جان نوزی بسوزبان آب نمی خورد و مگر گس
 و حکمت الهی او پیک چشم نیست که چشم را از خضار رنگه دارد و چون چشم گس
 پیک از خرمی او دایما بدست بین کاری کند و در حدیث آمده که چون
 نفس در کاس شفا افتد و او را فرو برید و آتش باده در شرباب که در آن کاس باشد
 چه در یک بال می شفاست و در یک بال می حیات و شکیست ابل بحیر که گفته اند که
 بال چپ اول نوزی بر وجهت آنکه زبر است تا بمردم آسیب برسد و لهذا
 به جهت آن او را تمام نوز میسوزد تا آن بالی که شفاست در آتش در آید تا زبر
 بال اول کار کند و در بعضی است که مگر گس حاصل از چه هر درین نیست و هر
 گس که هست در راست مگر گس عمل از عجب آب او آنکه انخذ و او اگر درین
 کار از نیناج از آنجا برود و او را عصاره است خرمی و سگ گس و شیر گس و آب
 منس و همه در خاصیت یکسان اند که در راست با نفاق اما اگر در

و در یک آتش افروز شده شود و در میان آتش گم گردد و آتش جلالت حکمت
 اگر گیسو از میان کرده بخورند سنگ نشانه خرد کرده بریزند و اگر گیسو از چاهی که زینور گرفته
 باشد بماند و در نشاند و اگر گیسو از ظرفی کنند و در آب آتش نهند بایست و بعد او را
 بسوخته با غسل خطا کرده و بردارند و شستند و بوی بریاند و اگر در خانه ذوق که در بسوزد دفع
 شود حکایت آورده اند که ابو جعفر و القی از یکی عالم سوال کرد که حکایت فعلی گیسو چیست آن
 دانشمند جواب داد که تا عجز مشکبازان ظاهر گردد و از خواص حضرت رسالت پناهی علی السلام است که
 گیسو بجهت مبارک آنحضرتی نشست **فصل** را باغاری سرگشته و بترکی قوت گویند
 و او را جان و شیرین شوح چشم دلیرست ماده اش از بزرگتر بود همه جانور از آن چون آدمی را میشد
 پس ندگر گریگ کرد پیش می آید اگر اول چشم آدمی بر گریگ افتد فیروزی آدمی را باشد و اگر
 اول چشم گریگ بر آدمی می افتد نظر گریگ نابود و گریگ گوسفند را میشد وقت سحر بر دگر سنگ
 خواب باشد بدانی سرگوسفند را بگیرد و دم او را میزند تا دور می افتد پس گریگ را بر
 و گریگ را هر سال یکبار بجان شربت شود چون با ماده چیست گریگ و ماده در سخت
 تر از سنگ و بر قیج خود گیرد چنانچه در آن حال هر دو را اگر خواهند بکشند که از
 هم جدا شدند نمیشوند و اگر گریگ خورده فی شبانه ششم و هفتم واقعا غیب نماید و از
 غریب آید آنکه چون در خواب شود یک چشم بوی باز ماند و چون در صبح بیدار شد

چنانکه گیسو
 در میان آتش
 و در یک آتش
 افروز شده
 شود و در میان
 آتش گم گردد

و او را جان و
 شیرین شوح
 چشم دلیرست
 ماده اش از
 بزرگتر بود
 همه جانور
 از آن چون
 آدمی را میشد
 پس ندگر
 گریگ کرد
 پیش می آید
 اگر اول چشم
 آدمی بر گریگ
 افتد فیروزی
 آدمی را باشد
 و اگر اول
 چشم گریگ
 بر آدمی می
 افتد نظر
 گریگ نابود
 و گریگ
 گوسفند را
 میشد وقت
 سحر بر دگر
 سنگ خواب
 باشد بدانی
 سرگوسفند
 را بگیرد و
 دم او را می
 زند تا دور
 می افتد پس
 گریگ را بر
 و گریگ را
 هر سال یکبار
 بجان شربت
 شود چون با
 ماده چیست
 گریگ و ماده
 در سخت تر
 از سنگ و بر
 قیج خود
 گیرد چنانچه
 در آن حال
 هر دو را اگر
 خواهند
 بکشند که
 از هم جدا
 شدند
 نمیشوند
 و اگر گریگ
 خورده فی
 شبانه ششم
 و هفتم
 واقعا غیب
 نماید و از
 غریب آید
 آنکه چون
 در خواب
 شود یک
 چشم بوی
 باز ماند
 و چون در
 صبح بیدار
 شد

۵۰
رواد بسیار نکند و از یک فرسنگ بوی مردار میشود حکم حرمت گوشت او
بزهیب حتی و شافعی و حنبلی و مکر و دست ^{بزرگ} بزرگ است نزد شیعه
حکمت سرگز است چون در کبوتر خانه پیدا نرند گربه در آن جانیاید و اگر در جاک
سکونت گو سفندان دفن کنند چه در بنجر نشوند بلکه بمیرند اگر چستش در گردن ^{مستند}
بسیار سافت طی کند و مانده نشود و هر که حیم در ستن با خود دارد و در شب ^{بسیار} هیچ چیز
نترسد و در ستن چشم ^{بسیار} چشم از خود و حیوانی آرد و اگر نه بهره اش زن بخورد و در ستن
و اگر خون به بار و غن چیز بخورد کرده در گوش بچکاند کرمی تبرد و اگر گریه اش بر بیان
کرده بخورند قوت باه زیاده کند و بر پوست خشن قوینج سر و نیز گفته اند که اگر ^{بسیار} پوستش
طبل سازند بر گاه که از راه راه دیگر طبلمان از نزد چرم دیگر طبلمان بدر و میوه وی در ^{بسیار} حرمت
مدی رفتن نیست و اگر بپسچونه با آدمی انگیزد گویند شخصی بچه اش را بشیر گویند
پرویش ^{بسیار} و چون کلان شد آن گو سفند را بدرید و راه صحر اگرنت چنانچه مطابق قول
شیخ سعد شیراز علیه الرحمه میست ماقبت مرگ زاده و مرگ شود و بچه اگر چه با آدمی
بزرگ شود و حرف ^{بسیار} از راه رافه را بفارسی و ترکی نیز تافته گویند تا کور
در راز دست و کوه تا پا و سر و گردنش متناهیست نه و گردن ستر و شاخ و
مانند شاخ گاو و دست و پایش نیز شباهه گاو و پوستش چون پوست یوزد بلبلانگ

اور اگر سنا کر سے حرارت سنا سید
دوسے فوہن کو کر زرد و صبا سید

و دشمن چون دم آید و طرفه ترا بیکدیگر پائنبای او زانویست لیکن در هر دو دست زانو دارد
 و چون راه میرود دست راست را دپای چپ را پیشتر از پای راست بر میدارد و بخلاف جانور
 دیگر و بعضی گفته اند که از شتر گرد و حوشی متولد میگردد ^{سید} حکم در مذہب حنفی نقل
 صحیح در باب گوشت پوشیده نشده و شیخ الاسلام گفته که اصول مذہب حنفی تقاضای
 آن میکند که حلال باشد و در مذہب مالک حلالست و گفته اند که در مذہب شافعی حرامست
 اما فتویٰ برجیدیت اولست و نزد شیعه حرامست حکمت زهره دیر اگر در
 چشم کشند منع نرود آب کند حرف السین سلطان را بفارسی
 خنجر یک بهتر که ایلان کنج خوانند جانور نیست که سر ندارد و چشمش کف و بین در
 سینه دارد و دست و پا دارد اما به پهلوی میرود و در هر سال سه نوبت پوست
 اندازد و خانه خود را دور ریختگی و دیگر بطرف آب میسازد تا اگر ما
 از طرف آب در سوختن برود و گرفتار آید و اگر آسان شود و اکثر دری که بطرف آید
 می باشد سرگاه خواهد که مکان خود را خشک نماید و دمی سازد و در
 که بطرف خشکی است باز نمیدارد و نا خشک شود اگر آرد در سوراخ او مرده به
 پشت افتاده یا بند علامت امنیت است در انولایت حکم مذہب حنفی
 و مالک و حنبلی حرامست بقول شافعی حلال و نزد اهل تشیع حرامست حکمت

سلطان
 حفظ حکمت
 و در سینه
 از آنکه بگوید
 حکمت
 جانور است
 و در سینه
 حکمت

کہ از پوست انوسازند پاکست حکمت گوشت او جنون راز اعلیٰ کند و
 امراض سودا ویرا بر دسخت و رابغاری گریه و بتر که پوشک گویند جانوبست
 طامع و زوالفت پیدا میکند با آدمی و بوقت غصت چنان خشم آلوده شود که از خود
 بهنجیر باشد و ازین بسبب ملاحدہ غذا سبازا گوشت گریه پرورش دارد می تا بر خضم
 فیوزی یافتندی و اورا انواع باشد خانگی و صحرایی و از آن جمله گریه صحراییست
 کہ دوم دراز دارد و موسی وی بسیار ہی نزدیک است مانند یوز باشد و این جنس گریه
 در زمین ہندو زیر باد میباشند رنگ های مختلف میباشد و در میان دوران
 او الگہ نرست زیر خضیبہ و آنکہ ما وہست زیر قرح شکافی باشد از آن شکاف
 چیزی زرد رنگ بطریق چرک گوش بیرون آید خوشبودار و آزار ز باد میگویند و
 آن پاکست حکم حر است گوشت او زرد خنی و شافعی و جنبل و ابو عبد اللہ
 کہ یکی از اصحاب شافعی است بر آنست کہ گوشت گریه صحرایی حلالست و زرد شعیہ
 نیز حر است حکمت گوشت گریه بسیار خانگی برای دفع سحر نافع است اگر جگر ویرا
 بر عورتی کہ خونش نہائی میرود بندد دفع کند **حرف الصا** و **صقر** رابغاری چرخ
 نوید و بتر کی الملک جانور است مکار قوت شوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات وحشی و بچہ
 غالبست و تعلیم پذیر تا چون موزیت اورا اکثر جانوران عدو میشوند و بچہ کہ ستر آ

و از دستش بوی آدمی آید و اول کسی که بچرخ معید کرد و عارف بن لغوث بن طور بود
و در میان مردم آن اطراف بچرخ شکار میکنند و از او آمو میگیرند و ملک رهند که
یکی از اکابر امرای آنار بود چرخ را نوعی میگرفت و بهر پشت روز جهان تعلیم میکرد
که آمو میگرفت این از کلامیست که غیر از کسی نگرفته حکم جهست نزد خفیه
و شافعی حنبلی پیش مالک بود و هست و نزد شیعه حرام حکمت هر کس که هست
او بخور و از دستش بوی بادید و از غائب او آنکه در نره ندارد در حرف الضاد
حنبث را الفارسی سوسمار میگویند و بر سر کی کجوا من جانور است زیرا که در آن
چنانکه حیانش تا پانصد سال برسد و آب نخورد و بهر ششم خشکی قناعت کند و در هر روز
قطره بر آن کند و هفتاد و نهم و در نوبی دو ذکر دارد و ماده و نیز دو فرج دارد و در
حدیث آمده که سوسمار زبان فصیح بی ثبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داد
حکم جهست نزد خفیه و خلاست نزد شافعی و حنبلی و نزد شیعه نیز جهست و اهل سنت
حدیثی نقل میکنند که در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوسمار خورد و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم منع نفرمودند و فرمودند که در زمین قوم من یعنی قریش از
و در من بطبع و روش من از آن نفرت دارند حکمت سوسمار را در حدیث
مستفقت و دفع مشرت آمده است و اگر از میان هر دو با مرود و کبر و زرقه نشوند

و بنوعی در آن روز نفوذ شود و هر کس که دلش بخورد و اندوه خفقان ببرد و خوردن
 پیه اش از در دسترس پیر زانمین کند و اگر خوشش بآورد و جو برهقی مانند زانمل کند
 روشنی چشم بگیرد و اگر گرفت دست او را از پیش روی سپ بیاورد و نیز چوب دود
 یا و زرد آن سپ بر اسپان بیشتر رود و پوستش اگر بر دشته تیغ پوشند شجاعت
 فراید و سر کین او را اگر بر برص و کلف مانند زانمل کند و اگر چشم کشند سفید که در
 چشم پیدا شده باشد دفع شود **ضیغ** را بفارسی و ترکی گفتار گویند جانور است
 ابله و گول بکفتار آدمی فریفته شود تا که گشته گردد و از عجایب او نیست که مثل خشتی
 آلت نروده هر دو دارد و هر سال میجان یک آلتش بود و گفتار با سگ شمشیری
 دارد و بگوید که اگر سایه گفتار بر برگ افتد از او دیدن باز ماند تا که گفتار بوی رسد
 و او را بگیرد و بعضی گفته اند که اگر سگی در ماهتاب بر بامی باشد و سایه او بر زمین افتد
 و گفتار بر سایه آن سگ بگذرد و الی آل آن سگ پیش او بر زمین افتد حکم حر است و بد چغنی و
 حلا است و نیز شافعی مالک نر و شیعیه نیز حر است **حکمت** اگر سگ بعضی گفتار و دیگر بپوشانند
 روغن آن بگیرند آن روغن جامی که از سر و در شود و مانند فقیه شود و زهر و اگر چشم کشند
 و در روشن سازد و اگر سر او را در کوبه ترخا دفن کنند کبوتر در آنجا تیار شوند و اگر خون او
 بخورد و سوسان و بکنند یا اگر بر او مالند در چشم زمان خوب صورت و حسین معلوم شود

و نیز سگ
 را بگویند
 از سبب
 خوردن
 بسیارند
 آدمی باشد
 در

فزایش را اگر کسی که تپ است باشد یا خود دارد تپ زد اهل شود و نیز هر کس که فنج او را
 یا خود دارد مردمان او را دوست دارند و اگر دوست کسی چنان باشد گفتار او
 بگرنیز حق الطاطوس را بر عربی و ترکی و فارسی نام کمیت و او در میان جوانان است
 است و حسن صورت خوشترین مرغ است و هر پرش بچند گشت زرد و سبز و سرخ و
 سیاه و لاجورد و جو زری و غیر آن و در دوسه سالگی نزدی کمال میرسد و ماده و
 در سالی یکبار قریب و دوازده تخم میدهد لیکن بایکدیگر بسیار شکستار بخت تخم
 او را در زیر مایه های نهند لیکن زیاده نمیتوان گذاشت که اگر زیاده از دو تخم باشد
 گنده میشوند و بچه طاوس که مرغ بری آرد و در تخم شود و حسن و نیز کمتری باشد
 از عجبای که آنکه بایکدیگر جفت نمیکردند بلکه چون بر شکل میشد نزدی است میگردد و
 برقص می آید در کمال چشم وی آشی پیدا میگردد و ماده آشی از می خورد و
 از تاثیرش برفسه نادر شکم وی پیدا می شود و از آن تخم بچه بری آرد و با وجود
 این حسن و جمال عرب نکا بدشتن او را در خانه مبارک نمی دانند بپشتن این تپ
 بود که تبعه را بپشت برد و آدم ازین سبب از پشت بیرون آمد و رعایت
 عمر و بست و خیال شاید حکم حر است و در تپ جنفی و شیعه و خلافت و دیگر کذا
 اما در تپ شافعی و قو است در حلت و حرمت اما فتوی بر حر است

حکمت چون در طعام زهری آمیخته باشند هرگاه که طاقوس آزاریند قفس ناید و
فریاد کند و اگر مغز سر او را با سداب غسل بخورند قویج را دفع کند و زهر معدوم گردد
زهره اش دانگی با سکنجبین آب گرم در حرمت شکم نفع رساند و زبان بسته بکشايد
و ششش قوت با پیفزاید و در روزانوبه بر حرف الطاف ^{از} ابعاری آید و برکی
کبک گویند او را به تیر چشمی صف کنند و او از همه جانوران خوشترست و او را انواع
می باشد یکی از آنها آنست که شکله ناف او بیرون می آید رنگ او سیاه باشد
بزرگتر از قشام خود و از آسمان دیگر ولایتها کلان تر و او را دو دندان سفید باشد
و خورش او سبیل گویا خوشبوست لاجرم خونی که در ناف آن آید جمع میشود
میگردد و این چند قسم است غزال بهتر از مشک آهوی بزرگ باشد مشهور است
که مشک در حقیقت خونست که در ناف آن جمع میشود و هر سالی ناف وی یکبار در دم
میکنند آهوی که دفع خارش او را بجای می آید حتی که مشکله نافش جدا شده می افتد
از جهت مردم آن ولایت و بیا بیا آنها میخواهند و پاره میزنند تا آهوناف خود را بر زبان
و نافه از آن جدا شود پس بیا بیا و خواج نصیر طوسی چنین گوید که آهوراکشته بدست شکم او را
میالند تا خون و زراف جمع گردد چون آهوسرو شود نافه میرا ز در آن روند و تا یکسال
بیا بیا زنده بماند و در آن وقت خوب باشد و آنچه بعد از آن و دو بار بزرگ باشد

و بعضی گویند که ناله شکست شکم وی می باشد مانند پیرایه که در اندرون برهوت و بعضی
 میگویند که آهونافه را بیرون می اندازد و شکم مانند آنکه مرغ تخم خوردا ناله شک
 بعضی بهتر و کلان تر باشد و در تن بسیار میباشند و تا حیض شک از ولایت
 خودش بکشد بگریزند بوی خوب ^{و در شکم} حلاست گوشت جمیع قشام آید در
 جودنایب شک از جمله تر با کاست حکمت خوردن شک قوت از دماغ و
 در طبایع قصه را شک سازد و بول است بکستاید اما رنگ سرخ را زرد کند و اگر شاخ
 آهواراده و کتد از غذا بگیرد اگر زهره وی در گوشت چکاستد در و را فرو نشاند و این
 است که چون او را در طعام بسیار انداخته باشند و بخورند بوی دهن خوش شود و خوب
 ترین او بهایمزه روشی چشمه زهره است **حرف العین** عقاب را بغاری اگر کنند
 و نرکی که مرغی بسیار صاحب قوت و شوکت باشد و تعلیم پذیرد و تیز نظر باشد و عرب
 مردم را در تیزی با او تشبیه کرده میگویند و **البصر** عقاب رنگهای مختلف دارد و در تن
 تیز پرست که چاشنگاه و چراغی چیزی بخورد و شام و این از سینه تخم بدینست
 و در سه روز یکبار بیرون می آورد و بر بالای کوه نای بلند آشیان سازد و چون
 بچه برآورد نگاه ندارد و نیز بر افگند حق تعالی مرغی را که شکسته استخوان
 کمیند بر بارگاه و تان بچه را پرورش کند و از غرائب و است که چون پر شود

کور گردد و چنگالش او را بر داشته بپند می برند و آنجا یک چشم هست که در وی چند
 غوطه میدهند بعد از آن در تالس آفتاب میدارند از اثر آب کشته جگر پرمای او میریزند و از
 سیر نو پراگد گیر برون می آیند و چشمهایش روشن میشود و اگر در جگرش عارضه پیدا شود
 جگر و باه و خرگوش منجمد و در تن دست میشود و در عجایب المخلوقات نوشته است که هر دریا را
 رغن عقیاق و عقیاق عن میشود و در تارنج مغرب آورده که در کنار نیل عقیاقهاستند و
 کال سیاه بپایند و میروند و اگر ایمنیزد برون می آورند و آنرا عقیاق النیل گویند حکم
 گوشت او پیش اهل سنت حرامست گمرزد امام مالک هر هست و نزد شیعه نیز حرامست
 حکمت اگر زهره وی در شیم کشند تاریکی چشم را برود و اگر رستپان نی کشید و در گره
 شده باشد طلا کند شفا یابد و اگر پرویر بلبسوزانند و بر جای که کلف شده باشد ببالند
 و در کند و سر کین اگر بر خنازیر مالند نفع رسانند ^{پرویر ۱۲۴} عققش را بفارسی حکم و برکی تخم
 گویند و او را بذر دی بخوانند و قواموشکاری وصف میکنند و چون بقیه سید بد و زبیر
 درختان پنهان میکند از جهت آنکه اگر شیشه نزدیک تخم دی رود گنده گردد و قوت
 خود را پنهان میکند و مشهور است که آدمی دگر و موش و مورچه قوت خود را پنهان
 میسازند حکم حلالست در زنباب ابو حنیفه و مالک و در زنباب شافعی و در قوت
 لیکن فتویٰ بزرگ است که حرامست حکم مگر دماغ ویرا در غایطه خطا کرده و بر بدن مالند

حله نوی سنت مذکور ۱۱ که کما آنرا برای صفای رود جان مانند بپند می آورند گویند ۱۲

و اگر چنانچه اهل را چون است شتر و گوسفند و گاو و بز و اسب و نهنگ و اسب
 با اتفاق علما رنگهاست **عقرب** را با عاری کزوم و ترکی حیان گنبد
 زشت ترین و موزی ترین حشرات است هشت پا را در چشمش شکم بود و بسیار
 بچه بر می آرد و رنگهای مختلف دارد و بدترین انواع او سیاه است و بعضی از علما گفته
 اند که بچه پیشش بیرون می آید اما این قول صحیح نیست و قول درست آنکه از زبان
 می آید و بچه وی رنگین میباشد و از عجب است که اگر مرده را اگر در زمین کس
 که در خواب باشد با دامن که حرکت نکند مگر و اگر انمی را بگردانند و انمی بیرون
 که او را از سوراخ بیرون آرند بوی بسیار خوب بآید و در سوراخش گند او را از سوراخ
 بیرون آید چرا که در این است بر خوردن تلخ و در شهر حاصل از ولایت عرب کزوم زنده
 اگر چه از ولایت دیگر برند و در کاشان مکتوب از عقرب سیاه می باشد که اگر کاشته
 الاصل را بگذرد پاک سازد و عقرب را اگر کزوم بدو دلم بقتل شود و الا میزد
 و عقرب چون روان شود هر جا که بر سر ^{میافزاید} بدیم نمین زند نعل است که عقرب
 را گذر بر سنگ خارا شده آنرا نمیش زدن سنگ بزبان حال گفت که این نمین
 تو بمن ضرری نیست چه پیورده چرا این یکی جواب داد که میدانم اما خصمیت
 خود را ترک نمیتوانم کرد و در معنی گفته اند **عقرب** اگر چه بخارا ناست خرم

کجای که اندر بی نفس خود زمین بوزند و زبان گداز حکم هست با اتفاق جمیع عیار
 و افسون کردن بکیت دارد و کرم رو است بشرط آنکه از قرآن باشد و عایکه
 جنت رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده باشد و الفاظیکه معنی او در یافت
 نشود و روانیست چه اگر احتمال کفر دارد و از جهل افسوسهای و غیره یکی نیست بکسر
 که در اول شب بیدار شود از شر اینها محفوظ ماند و عاقبت از خفت و غم و غم
 و لیسانهای یهود الساری قبول شد آن لایزال الله محمد اگر رسول الله و عابد
 اعظم و کلمات الهیات بر سر خالق دعا و دیگر هر روز یکبار بگوید و از روز او شد
 دارد و کرم محفوظ ماند سگام علی نوح فی العالمین حکمت اگر عقرب را در گزیده حکمت
 کرده و زینور آتش نهند تا خاکستر شود و در نید انگ از آن شخصی که سنگ شانه
 داشته باشد بخورد دفع تمام رسا شود اگر آن خاک را بر روغن آمیخته جای که ضا
 نمایند موسی پرویاند اگر عقربی را گرفته در جای بسوزند جمله عقرب از آنجا
 بگریزد و اگر باز رنج سرخ و سپید گاو بسوزند جمله کرم و مهاب بگریزد و اگر کرم
 سیاه خشک کرده بسایند در جای که برص باشد ببالند و در کند حر و
 العین و عذاب را بفارسی کلغ و تبر کی فروخته گویند و او بچند انوا
 می باشد چنانچه یک قسم او بسیار سیاه می باشد و یک قسم دیگر می باشد سبز

[illegible]

سفید باز و سفید پا و کینوع دیگر خاک تر رنگ و بالطبع همه اصناف
 بیکدیگر نزدیک اند جانور دراز سفید و دراز غرور و ماده اش چنان با هم بود
 دارند که اگر یکی بمیرد بعد از او دیگری از اصدی جفت نشود و در هر یک کس
 جفت نمیشود و چنانچه اهل تحقیق بر آنند که جفت نمیشود و نزد بعضی در تمام عمر یک
 بار جفت می شود و چون در اینک سوس یکپاش سفید میشوند لهذا مادرش برنجیده
 او را میگذارد و پرورش کامل نمیکند حق سبحانه تعالی اشته را برابران گارد تا
 قوت او میشوند بعد چند روز سوس سیاه بر می آیند انگاه مادرش پیش یکپاش
 و بیمار داری او نماید و عرب غراب است و میماند و میگویند که اگر دو بانگ
 کند نخست و اگر سه بانگ کند خوب است حکم بدیه ابو حنیفه از جنس غراب
 که دانه می خورد و خلاست و بقول ابو یوسف آنکه دانه و نجاست میخورد آن نیز خلاست
 اما یک صنف که فقط نجاست میخورد و حر است با اتفاق و در بدیه شافعی غراب
 سیاه و کلان و ابلق که در کوه میباشند و غراب و سیاه و خاک تر رنگ
 در آن خلاست و از آنچه که دانه میخورد و خلاست بدیه امام مالک جمله
 اصناف او خلاست و نزد شیعه کلان و ابلق و سیاه که در کوهستان میماند
 و در داری میخورد و حر است و در غراب راغ که آنرا زراع گویند و خاک تر رنگ باشد

خلقت حکمت اگر نیم کلاغ بوم در میان بسوزاند و شنی کرد و اگر خشک
 کرده بایند و جزو زشتی غشاند و بیج بال بود اگر در یار و چشم رنگین بسته
 کسی که سر و دست باشد نه در ازل کند افکند و غایب ابلق دفع خنایر
 کند حرف الحاق **قافیه** الباری کو گو گو بنید و بیک کا کو و بعضی از عربی ابرا
 حاتم الطوق و متصل نیز خوانند با آدمی بالطنع این بسیار گیر و در غا
 اشیان ناز و ناز آوازش بگریزد حکم حلاست گوشت او چوب
 ابل نیست و جماعت و بند بشیعه که هست **حکمت** اگر خون فاخته بچون
 کبوتر و بقت و بظن ان بسوزند هر کس که بولش بشود در آن شبانه بعد از اصال
 نیاید و اگر خون که با خون کبوتر بر چش طاک کند رنگ و تغییر کند و خوردن
 گوشتش قارچ بارور و منفید بعد و می بخیزد از ادا و مانع را مضروب و بسیار
 آور و دفع مضرتش بر که انگور و کشنیر تازه کنند **قافیه** بالبار
 نوش و بر کی چنان گویند شیر و حیث و ذر و است و او را در انو ارجل
 و جذب منفعت و دفع مضرت و استاهات است و قاصد جان آدمی بود
 مخصوصا کسی که مگ بود اگر نیده باشد برونی خاک زیر و نیز کسی که
 پشه زخمی کرده باشد بر که پول کند تا زود تر خاک شود و از چل جانور

موقت و متصل
 دفع هر دو صواب
 الطوق و بیک
 سیدی و خاکی
 بجز فاخته گویند
 م
 قافیه خاکی
 آن را در موبد
 قار و موبد
 علی و موبد
 ماس و موبد
 سوز و موبد
 در او از عربی
 موبد و موبد

احمدی بادی آنقدر از نقصان نمیرساند چنانکه موش در خبر آمده است که حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم از خواب بیدار شدند و دیدند که موشی فسیله چرخ را گرفته
 بطرف آنحضرت میکشید تا که آتش در رخت آنحضرت اندازد و در بعضی روایات
 آمده که بر مسلمان آنحضرت انداخت چنانچه مقدس است آنحضرت او را بکشتن
 او حلال ساخته و از بخت امر فرموده که در خانه که آتش است اینجا خواب نگیرند
 بنده بجنای و شافعی جنبل موش هر هست و نزد مالک مکرده و نزد شیعه نیز هر هست
 حکایت اگر پوست موش را بر گاه کنند و در خانه بیاورند جمله موشان از آنجا
 بگریزند و همچنین اگر افکنده گس یا گرگ دو و کنند موشان از بوی آن بگریزند
 و نیز اگر موش را کشته و در میان خانه دفن کنند موشان بگریزند و اگر چشم موش را
 در کلاه و در زنده کس که آن کلاه را بر سر نهاده و پیاده رفتن آسان شود و اگر
 چشمش بگردن صاحبش در آویزند و او را دفع کند و اگر موسی را بدربار یک چشم
 آدمی برآمده باشند آنها را بکنند و بر آن موضع خون موش بمالد باز بر نیایند
 و قهقهه را بفارسی یوز و تبرکی بارش خوانند جانور تندخوی و بسیار غرضت خوب
 شکار کننده است و قابلیت تعلیم و تربیت دارد و ماده اش از تیر تر و زرد گیرنده
 نیست و کلان و زرد و تر و نموده میگرد و چون پیر شود از صد کردن بازماند

فسیله
 رعبی
 نفع
 زرد
 سینه
 کبد
 را گردید
 در سینه
 چنانچه

و خود را بخوانی می توانی میرساند و از صید او صید می خورد و مادام که سال آن سبب می گذرد
 و در جای سبب می خواند که گفته که هرگاه کسی در جنگ با جمعیست می تواند از یوز پیدایش خود
 از این خبر است و موجودی آید اول کسی که یوز را بر قفای اسپ نشانده و شکار کرد
 و از این بن معادیه بود و یوز را بر بخور کرد و سکی بخور و شغایا بدو آید و از آن خوش
 می توانست است و شرب سرد و ماد و دست دارد و حکم حر است و بهر ابلی
 است و جماعت گز نزد مالک کرد و است و نزد شید نیز مرام لیکن بغیر و خن
 با جاره و اوان که بآن شکار کنند بهر سبب اهل است و است و است و است و است
 است با عسل و کک مخلوط کرده و بر جرت هند و تحت نخسته خورده و گشتش قوت دین
 و درین آتیر کند انگه و دلول و هر جا که بریزند نموش بگریز و حکایت شمس
 علم ای گفته که بر تر این خنسل است و سزاوار است که بهر عاقلی از دوزخ گیرد و اول
 آنکه هرگاه خواهد صید را بگیرد و کین کند تا بر تبه که بروی بر شود که گرفتن صید با سزا
 او را میست باید از آن ببرد و بگیرد و دوم آنکه سید اند که چون صاحبش در شکار کرد
 با و محتاج است خود و خواره ذلیل گردانیده و مثل سگ شکاری و نهال صاحب خود
 نمیرود تا صاحبش را خبر دهد و میشود که او را با خود سوار کرده و بر دوش است همچون
 سگ شکار و درین است بیکران و تا چند خون خورجی او و دیگر و بیکران

و نزد شیعه نیز حرمت و فروختن و خریدن فیل رواست و در جمیع مذاهب و در
استخوان او که آنرا عاج میگویند و در آن شاهند و سسته کار و در غیر آن بسیار
پاکست اما مذاهب شافعی فتوی بر آنست که استخوان او پلید است و اگر او را
سر بریده باشند پاکست و پیش از وضعیه پوست او بدعاغت پاک میگردد و پیش
شافعی پوست او پلید است و بدعاغت پذیر نیست اگر چه او را سر بریده باشند
حکمت اگر زنی سر کنن فیل را با انگبین آمیخته بخورد بگریزد آتش شود و اگر مار را
و دندان فیل برشته سیاه بسته در گردن گاو اندازند از او با و مرگی امین ماند و بهتر
آنست که در محلی که با و مرگی در میان گاو با افتد شاخ آنها را سوراخ کرده
مار چاره از دندان فیل در آنجا نهند تا امین بمانند حالینوس حکیم گوید که هر که هفت
روز پنجدرم پی فیل خورد و فراموش کرد و اگر ناخن فیل سه روز در زیر صاف ناسو
دو و کند زائل گردد و اگر در چشم کسی سفیدی پدید آمده باشد ناخن فیل را با
گنجه سفید بآب سائیده بکشند شفا یابد مجربست **حرف القاف** **قور**
بغاری گیتی بوزینه و میمون میگویند جانور فیل ^{ای و چشم سیاه} تیره چشم شیرین حرکات و وضع است
و نسبت بگر جانوران بآدمی مشابهت بسیار دارد و خنده میکند و طریقت میاید و
میزند و چیز را بدست میگیرد و اگر کسی چشم کند سنگ بر او میزند و صنعتها از

۱۳م
وامدار گزینید
و بهندی بسور
و قهره و زینین
بفرستید و چون
گونیذ دغا پی
الف و ای طغی
فتح بار موده
نیغم را مهند
دیو بی راج
لا انزال هم
تسکون دارید
و دیگر کشف

آدمی می آموزد حکم حرمت بندگی جفتی و شافعی فصل و خلاصت نزدیک
 مالک و تدریس شیعه نیز حرمت حکمت چشمتش با خود و شستن چو آب آرد و گوشت
 و مرض جذام نفع رساند خوش گم هر که بخورد ز با بطن گنگ گردد و چشم مردم زشت
 نماید اگر از پوستش غریابی سازند و بان گندم و جو و باقی حبای ^{بسیار} بپزند و بکارند آن
 زرع از ملخ و باقی آفتها این شود حکایت روایت کرده اند که در زمان شوال
 خلیفه بغداد بوزینه و رزی وزیر گردود و در زمان پادشاهی اسمعیل ^{عزیز} الی گجرات
 بوزینه شطرنج باز باد بیکر کف هدیه بجهت او فرستاده بود و پانچ از آن بوزینه حکایت
 غریب منقولست گویند یکی از اکابر در مجلس شاه رومی بآن بوزینه شطرنج
 می باخت و چون بازی بوزینه غالب شد ^{بزرگان} شاه پیاده از شطرنج بردشته بر سر او
 زد و نوبت دیگر که باز بر بوزینه بدام مرتبه رسانید که خریف را مات سازد پیش
 از آنکه بازی کند از ترس آنکه شاه مباد او را بزند بالشتی برداشته سپر خود
 ساخت آهسته بازی کرده خریف را مات ساخت قهری را بهمه زبان
 نام یکسینت آوازی خوش دارد از آواز او حشرات الارض مثل کرم و عقرب و غیره
 بگریزند اگر بنشیند فاخته در زیر و پنهانند و بنشیند قهری در زیر فاخته هر دو قهری برآرد
 غریب احوال او است که چون قهری بر میر و ماده وی باو بگریخت نمیشود و ناله کند تا بمیرد

حکم خلاست بجمع ندای اما کس میل خوردنش کند حکایت اهل تو را بچ خوش
 اند که باد شاه بند برای سلطان محمود غری لشکر قمری بدین رساده بود که هرگاه طعنه
 زهر آلود میدید شک از چشمتها او جاری شده بر زمین مثل سنگ میسبت و خاصیت آن
 سنگ آن بود که چون او را سیرت میشدند و بر چشمتها می نهادند جرعت را تو را هم می آورد
 قنقار را بفارسی خارشپت تبر که کرنی گویند جانور در شپت و قنقار است و در شپسار
 راه میرود و بخورون مار و افعی میل تمام دارد و دوم مار را گرفته سر و خود کشد تا مار
 خود را چندان ببرد که مجروح دست گردد بعد از آن او را بخورد و اگر افعی او را
 ببرد و ستر خورد شفا یابد حکم خلاست نزد شافعی و احمد و مالک و حرامست و در شپسار
 حکمت کشت وی در رحمت جناب مفید است اگر خون که بر زخم سگ ریخته اند
 نفع رساند و زهر وی در موضعی که سوزی کندیده بمالند باز بر نیابند و اگر چشم گشند
 سفید را زائل کند حرف الکاف کرگدن را در حش گویند جانور است
 که در بعضی بلاد هند میباشند از جاموش کلانتر است و از فیل کوچکتر و تشکیلی
 چون گاو میماند و ضخامت و شبیه فیل دارد و بر پشت پستی او یک شاخ کلان و محکمی
 باشد و میان آن شاخ پرمیباشد و نیز از آن شاخ یک شاخ دیگر کم شده پیدا
 میشود و کسر آن شاخ بسیار تیز میباشد ثقل میکند که چون او را فیل چاک میکند شاخ
 را از او جدا نمیشود و در بعضی بلاد هند و در بعضی بلاد فارس و در بعضی بلاد
 عرب و در بعضی بلاد هند و در بعضی بلاد فارس و در بعضی بلاد عرب و در بعضی بلاد هند

بیروز والد عالم
 جمال است زخا بوضیفه
 ابو یوسف و جلال کمال
 سبب انگیزا ه می خور و
 و جعفری و دارائی و خور و
 و حسن است نزد محمود
 نیز اکرم است نبیل
 دارد ۱۲
 علی انوار
 بزرگوار

خود را در شکم میل میزند باز شاخ خود بسبب بار قیل از شکش بر آوردن نمی تواند بلند نماید
هر دو میزند و اگر گداز گیاه چیزی نخورد و چون شاخ ویرایشگاه اندازد
او منقش نقشهای عجیب باشد و بادشاهان از شاخ او کمر بند میسازند و ارباب
مادر و پیش قیمت ببینند و صاحب عجایب الخدقات نوشته که عمرش تا هفتصد
میرسد و بیجان شهوتش بعد از پنجاه سال است و چون حامله شود بعد سه سال
یک بچه میزاید چنانکه بچه اش دندان و سم و شکم مادر برآرد و حکم در باب حلت و حرمت
وی اختلاف است شیخ الاسلام گفته که ظاهر است که حلال باشد چرا که علف میخورد
و حیثی که حکم فیل داشته باشد حکمت بدانکه شعبه که از شاخ او جدا شده
پیدای شود چیزی نادر است چنانچه اگر او را صاحب فوج بدست گیرد شفا یابد
و اگر در شکم زنی بچهره شده یا اگر آتش شاخ را در دست او دهند مجروح و گرسنه او بچهره
بیندازد و اگر او را سائیده بمصروح و مغلوج و کسی که تشنج داشته باشد بچهره
شفا یابد و اگر بسوئان سائیده بوراده اش را با خاک یا میزند و آن خاک را
بر جمعی از خفتگان بپاشند آنها یک شبانه روز از خواب بیدار میشوند و اگر
بنوعی بیدار سازند بر خیزند و باز میفتند و اگر در چیزی زهر دار آتش را بپاشند
قوت زهر را برنش باطل سازد **کلنگ** کلنگی نیز کلنگ گویند و تبرکی در ما گویند

جانور مستهور است و یک کلنگ تنها جای نمی تواند اندازد بلکه جمع شده متفق میباشند
 و تشبیهی که قیام کنندگی یاد و تاز از ایشان بتوبیت پاس میدارند و در پاس
 داشتن یکپای ایستاده استند تا اگر خواب غالب شود و در دهوی بسیار گردند و از
 صفات بسندیده کلنگ آنست که هرگاه تا در تن پیر شود او را ضایع نمیکند از
 خلاف ماتی طیسور بلکه هر جا که میرود مادر را همراهی برد و در طعمه او را میدهد
 کند و سرب کلنگ استقامت لعین کرده اند بسبب آنکه یکپای راه میرود
 میترسد که اگر بدو یک زمین بنهد مبادا در زمین فرو رود و دیگر آنکه هرگاه
 خواهند که او را بگیرند جانور داران کیطوف ایستاده کنند و چهار پیرانند و جمعی
 که ایستاده اند بطرف دیگر و پستهای بر تن دارند ^{ای مار و ایل و جبهه و ما} و از آن طرف رسیده
 بطرفی روند که در آن طرف جانور نکا بدشته اند و گرفتار شوند
 خلالت گوشت او بجمع نراسب حکمت گشتن گرم خشک است و
 خوش طعم و قوت باه بپذیرد اگر جیش سائبه و چشم کشند و خوبی آورد
 چون زهره اش با مرنگوش مخلوط کرده بر جانب مفتوح صاحب لقوه نهند
 و ماهیت روز او را بر و شگافی بسیارند و بسیار کی نکا بداند شفا یابد و
 همچنین در دوسر و نزول آب چشم را مفید است و هر که زهره کلنگ بخورد ^{ای این ترنم را سارنگی و تیر}

که مدیث دارد دست در حق سگی که بدو حاجت نداشتد بعضی گفته که حکم عامست بر
 جنج سگان حکمت چشم سگ سیاه هر جا که دفن کنند آن موضع خراب شود و زبان
 سگ را اگر کسی بزند که او را سگ بواند گزیده یا نافست و اگر در گردن بچندند
 دندانهای آسانی برآیند و هر که را سگ بواند گزیده باشد اگر او را سگ بپوشد
 بخوراند شفا یابد و هر کس که دندان سگ با خود دارد و سگان بر او حمل کنند و نیز
 او را دیده قریب بکنند و اگر خاکی که سگ بر آن شاشیده باشد روز چهارشنبه غلوط
 ساخته بگردن صاحب بپزند و دفع بخشد و بیشتر علما برینند که سگ اصی کتب
 نیز از جنس همین سگ است و نزد بعضی است که مراد از سگ اصی که شیریست
 چرا که عربان شیر را نیز بجای آن کتب گویند حرف اللام **اللام** و لقلق را بفارسی
 و ترک لک لک گویند و او را بزیر کی صفت میکنند و بیشتر در آن ملک که هوای
 معتدل و نخل بجزارت باشد میماند و در هر ملکی که تغیر در هوا او پیدا شود اگر خنجر
 دیگر میرود و در خراسان و در ولایتهای سیر و سمرقند و بابل فصل بهار پیدا میشود و تا
 وقتی که هوا معتدل و گرم است آنجا میماند و بعد از آنکه قریب بفصل خریف شد
 از آنجا سمت بلند وستان میرود و تا آخر فصل خریف میرود و باز بفصل بهار
 سمت خراسان میرود و در میان لک و مار و شنیست چنانچه مار را گرفته

۲
 تنق
 چرم
 عات
 بیفت
 در
 زنی
 نقد
 سرب
 کلاه
 کلاه

بهو امیر و دوازده انجا اورا بر زمین می اندازد تا بپاک شود و بعد او را طعمه خود و
 بچکان خود می سازد و مار نیز قصد بچه و بیضه او میدارد و از بخت بر جسامانی بلند
 مثل سر شاره باد بالا رگنبد تا آشیانه می سازد و چون بیضه میدارد و از پیش
 آشیانه خود غائب نمیشود و اهل خراسان و ماورالنهر بدینش خوشی و خوشی
 میکنند چرا که نشان آید بهار است حکم خلاست در مذهب امام ابوحنیفه و در مذهب
 شافعی و روایت است بیشتر علماء بر سابق بر آنند که حرمت چرا که مار می خورد و در مذهب
 امامیه و اثنی عشری در حلیت او بنظر نیامده اما شریکها که در جانوران حلال گفته اند
 بعضی دارد و الله اعلم حکمت اگر کچ و دیر اکبشتند و بر مجزوم بندند نفع بخشند و بیضه
 او بهترین خضابست و از غرائب او آنکه دشتن استخوانش نزد خود و از آن غم نبرد
 و نیز عجائب تر آنست که بعضی حکما نوشته اند که اگر چشم او را کسی همراه خود دارد
 در آب غرق نشود و هر چند که شنای او هم نداند حرف المیم ماکل الحرن
 لغاری البو تیمار و ترکی آغاز خوانند و این نام بچیت آن بایقه که اگر چه بکنایه میماند و
 میخورد و بدین اندیشه که مبادا کلمه نشود حکم گوشت او بجمع مذاهب خلاست
 اما در مذهب امامیه حلیت و حرمت صریحا بکدامی کتب او شان یافته اند
 اما بعضی شروط حلیت دارد حکمت هر که گوشت او بسیار خورد و بهو امیر

غلبه نفخ نام
 خنثیست
 سوزش اگر درون
 و با دست و دانه اندازد
 و از آتش لعلقه
 و در بیشتر و او
 جادو نیست بلند
 چو مار و در خنثی
 حکمت در بالهای
 آن قدری کجاست
 حلال است
 باشد
 که اگر بیهوش
 غایت الکلام
 ماکل الحرن لفظ
 نیست و هم در
 علی بن یحیی و در
 خارجی غم خورد
 غم خورد و گوشت
 ماکل

الف

پیدا کند حرف الف فارسی و ترکی اگر خوانند او را عربی و یونانی
 و گمان گیرند بلکه بعضی کابرین را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند
 و مشهور میان مردم است که عقاب سید مرغان است و گرسن را از عمری با چنانچه
 بعضی میگویند هزار سال میزد و نیز خست چنانکه از چهار صد و سیخ راه می پند و گو
 مردار از دور میشنود و اگر بوی خوش بدو رسد یا میگریزد و بعضی گفته اند
 که می میرد و طعمه بسیار بخورد چنانچه چون سیر شود او را با آسانی توان گرفت
 و با خفاش دشمنی دارد و از خیمت بالای کوه ها بلند میسازد و در
 چار در شبانه خود بند تا خفاش در آن فرو و پیغه اش بر زبان نیار
 و بعضی از مورخان گفته اند که چون نر او باده اش نگاه کند ماده اش شهنش
 قدر تخم می نهد و در جای بلند بگری آفتاب پیغه نهاده بچه بیرون می آرد اما قول
 درست آنکه مانند خر و سبای ماده جفت میگرد و جفت خود را چندان دوست
 که اگر از وجود او جدا شود و چون رنجور شود گوشت آدمی خور و صحت یابد و چنانچه
 چشمش نیز گردد و جگر آدمی خور و روشن شود حکم گوشت او و جمیع بدن او
 چیست بگریزد و مالک که مکر و هست حکمت اگر زهره او را در گوشت
 کسی که کرمی کشته داشته باشد بچکانند نفع رساند و اگر هفت نوبت پیاپی بخورد

عقاب سید مرغان است
 و گرسن را از عمری با چنانچه
 بعضی میگویند هزار سال میزد
 و نیز خست چنانکه از چهار صد و سیخ
 راه می پند و گو مردار از دور
 میشنود و اگر بوی خوش بدو رسد
 یا میگریزد و بعضی گفته اند
 که می میرد و طعمه بسیار بخورد
 چنانچه چون سیر شود او را با آسانی
 توان گرفت و با خفاش دشمنی دارد
 و از خیمت بالای کوه ها بلند میسازد
 و در چار در شبانه خود بند تا
 خفاش در آن فرو و پیغه اش بر
 زبان نیار و بعضی از مورخان
 گفته اند که چون نر او باده اش
 نگاه کند ماده اش شهنش قدر
 تخم می نهد و در جای بلند بگری
 آفتاب پیغه نهاده بچه بیرون می
 آرد اما قول درست آنکه مانند
 خر و سبای ماده جفت میگرد و
 جفت خود را چندان دوست که اگر
 از وجود او جدا شود و چون رنجور
 شود گوشت آدمی خور و صحت یابد
 و چنانچه چشمش نیز گردد و جگر
 آدمی خور و روشن شود حکم گوشت
 او و جمیع بدن او چیست بگریزد
 و مالک که مکر و هست حکمت اگر
 زهره او را در گوشت کسی که کرمی
 کشته داشته باشد بچکانند نفع
 رساند و اگر هفت نوبت پیاپی بخورد

چشم کشند تیرگی را ز ازل کند و اگر آب سرد زهره او را بهفت بار گرد چشم بطلاند
 از نزول آب منع کند و اگر پرویرا در زیر پای زنی که بدشواری زاید نبندد
 آسانی زاید **نعمه** را بفارسی شتر مرغ و بترکی دود خوش خوانند غم نیست
 جانل بحاقت و ابلهی مشهور چنانچه از صیاد بگیرد و سر خود را در زیر یک پنهان
 سازد چنانکه صیاد او را نمی بیند و میگیرد و عیب مردم بیعقل را تنبیل با و دهند و
 گویند احمق من نعمه گویند تنه های خود را بدو بخش کند یک بخش را بچه بیرون
 می آورد و دیگر بخش را می گذارد تا گنده شود و از آنها که مهابدا شوند و غذا
 بچگانش همان که مهابدا میشوند و از عجائب او آنکه حائنه شنیدن ندارد و اما
 شامه و بوم می شنیدنش بسیار است و آب کمی خورده بلکه اصلانی خورد و اگر یک
 پای او بشکند بپای دیگر راه نمی تواند رفت حکم خلاست گوشت او بجمع غذا
 حکمت زهره اش تاریکی چشم را برود و بخوردن گوشتش اگر دامت نماید با و
 زشت را ز ازل کند پیش را اگر بر دم باطل کند شفا بخشد بیضه اش اگر در دیگر
 افکند طعام زود چخته شود و اگر پوست بیضه اش در آب سرد افکند گرم شود و اگر او را
 در اول تابستان بادی بر آید و زخمی در خانه دفن کنند افعی از آنجا بگریزد و اگر عقب
 زخمی او بخورد و در موضع زخم باله در ز ازل کند و اگر بفارسی بچکانه بترکی فیلان

چشم کشند
 زهره او را
 بدشواری
 زاید
 نبندد
 آسانی
 زاید
 نعمه
 را
 بفارسی
 شتر مرغ
 و بترکی
 دود خوش
 خوانند
 غم نیست
 جانل
 بحاقت
 و ابلهی
 مشهور
 چنانچه
 از صیاد
 بگیرد
 و سر
 خود را
 در زیر
 یک
 پنهان
 سازد
 چنانکه
 صیاد
 او را
 نمی
 بیند
 و می
 گیرد
 و عیب
 مردم
 بیعقل
 را
 تنبیل
 با و
 دهند
 و
 گویند
 احمق
 من
 نعمه
 گویند
 تنه
 های
 خود
 را
 بدو
 بخش
 کند
 یک
 بخش
 را
 بچه
 بیرون
 می
 آورد
 و
 دیگر
 بخش
 را
 می
 گذارد
 تا
 گنده
 شود
 و
 از
 آنها
 که
 مهابدا
 شوند
 و
 غذا
 بچگانش
 همان
 که
 مهابدا
 میشوند
 و
 از
 عجائب
 او
 آنکه
 حائنه
 شنیدن
 ندارد
 و
 اما
 شامه
 و
 بوم
 می
 شنیدنش
 بسیار
 است
 و
 آب
 کمی
 خورده
 بلکه
 اصلانی
 خورد
 و
 اگر
 یک
 پای
 او
 بشکند
 بپای
 دیگر
 راه
 نمی
 تواند
 رفت
 حکم
 خلاست
 گوشت
 او
 بجمع
 غذا
 حکمت
 زهره
 اش
 تاریکی
 چشم
 را
 برود
 و
 بخوردن
 گوشتش
 اگر
 دامت
 نماید
 با و
 زشت
 را
 ز
 ازل
 کند
 پیش
 را
 اگر
 بر
 دم
 باطل
 کند
 شفا
 بخشد
 بیضه
 اش
 اگر
 در
 دیگر
 افکند
 طعام
 زود
 چخته
 شود
 و
 اگر
 پوست
 بیضه
 اش
 در
 آب
 سرد
 افکند
 گرم
 شود
 و
 اگر
 او
 را
 در
 اول
 تابستان
 بادی
 بر
 آید
 و
 زخمی
 در
 خانه
 دفن
 کنند
 افعی
 از
 آنجا
 بگریزد
 و
 اگر
 عقب
 زخمی
 او
 بخورد
 و
 در
 موضع
 زخم
 باله
 در
 ز
 ازل
 کند
 و
 اگر
 بفارسی
 بچکانه
 بترکی
 فیلان

جانور ظالم و سگبر هر قوت و تیز و تند و بدترین سباع است و شراب را دوست دارد
 و اگر بیهوده چندان نخورد که بی هوش می شود و چنانکه در حالت نشسته با سالیانه آن
 گرفت و از دستش بخلاف دیگر درندگان بوی خوش آید و گمزش در نهایت کسوت
 چنانچه باندک صدمه شکسته شود و چون سیر می شود سه شبانه روز خواب میکند و صید
 کرده جانوران دیگر نخورد و غضب و قهر بسیار دارد و بر اوایت ضعیف از آنحضرت
 آمد که از جود کسانیکه نزد حق سبحانه تعالی گرامی اند کسی است که غضب کند و تنبیه
 کسی از ترکب امور نامشروع و عین چنانچه پلنگ در حمایت بنفس خود غضب میکند
 و چون خسته و بیمار شود از خوردن موش شفا یابد و او را با مار دوستی تمام
 و با دیگر حیوانات دشمنی دارد حکم گوشت او بحیث غذا بسیار حرامست مگر در مذهب
 مالک حرامست حکمت پلنگ هر جا که دفن کنند موشان را آنجا حجام شوند
 و زهره او را اگر در چشم کشند روشنی زیاده کند و منع نزول آب نماید و پیله او بر آ
 زحمت نال و درد و زخم و بر آ درستی حجت کهنه نافع ترین از دیگر ادویه است
 و بر پوست خشن دفع بوسیر نماید کل را بفارسی سورچه و تبرکی انداخته خوانند از
 همه جانوران در طلب روزی حریص تر بود و در ذخیره کردن چندان مشقت نماید
 که اگر او را معلوم شود که عمرش از یکسال نپایه مانده تا بهم غذای چند سال فرستد

۱۰
 ارجح نیست از
 که اگر کسی از
 دوست یک
 ساخته و توجیه
 کند نشسته باشد
 اگر کسی از
 مقادیر که
 باید و صید
 شود اگر در آن
 تنگ یک
 که در گردن
 اندازند و خشم
 معطوف مانند
 کل زهره بر او
 علی اسود و یک
 موی کوبیده

و دانه‌ها را و پاره کرده سیدار را تا از روئیدن محفوظ ماند و کشتن را چاره پاره کند
 چاره که نیم دانه کشتن هم می‌دید و از ترس آنکه غله اش بسبب طوبت زمین گشته
 از خار نخورد بر آورده در تابش آفتاب آشته باز میرود با وجودیکه بعضی حکما گفته اند که
 حیات او از خوردن نیست چاره که معده ندارد و بیوی دانه سیر میشود و او را قوت شایسته
 و رعایت تیز نیست حکم اگر مورچه آزار دهد و ضرر رساند کشتن او نزد بعضی مکروه است
 و نزد بعضی حرام و چون آزار دهد و ضرر رساند نگاه کشتن و در آب انداختن و خنجر
 خانه وی روست حکمت اگر در خانه کسی تخم مورچه اندازند مردمان خانه متعفن
 شوند و اگر گوگرد در خانه مورچه اندازند جمله مورچه‌ها می‌میرند و اگر تخم مورچه سخی کرده
 در بغل و پشت زمار بچکه که بالغ نشده باشد طلا کنند موی بر نیابند و اگر مورچه
 را در روغن زیت جوشانند و از آن روغن قطره در گوش کسی که آواز کرده باشد
 چکانند نفق رسانند حرف الواو و و علی را بفارسی بزرگویی گویند و ترکان
 زن را واغ کوچی و ماده اش را داغ می‌گویند و بعد هر سه سال شاخها می‌فکنند و دوشین
 و خرچک بود حکم گوشت او هیچ ندانند حلاست حکمت اگر شاخ بزرگویی دم مالد
 چاکش در کف پا اندازد بسیار فتنه‌ی نرسد و فادزیر که آنرا تر بافتن روغن طبعی گویند
 آنرا باغی ملوطی بود و در از و گیر و و بنری از سنگ کمتر باشد و در طبقات دید و در

در کتب آثار طبیبان آید

در کتب

آن چیز است که گویا مغز است و آن خوب منجمد با پوست باشد و فاد و زهر و شیر و آن بز
گومی باشد و آنچه نیکست چون اسیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه زبون بود
سبز رنگ شود و گویند غذای آن اکثر مار بود و بهترین آن بود که در کوهستان حاصل شود
و از آنجا ماطراف دیگر برند و بغایت عزیز بود و در ولایت تلنگانه و شیروان نیز
ایلی سیر میباشد و بزرگ صورت است با بهالست و در خاصیت نیز نزدیک است
فاد و زهر صنوع نیز میباشد امتحان آنست که سوزنی را با آتش گرم کرده و در
رو بر نه اگر مصحوح بود و دوی سیاه از دوی سیرون آید و اگر مغشوش و اصل بود
دوی زر و سیرون آمد که لوک سوزن زرد کند و چون فاد زهر را با آب راز آید
سایید و برگزیدگی مار طلا کند فوراً در و بنشاند و از مردن امین شود و سودمند
بود و جهت گزیدگی هر جانوران و زهرهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن طلا
کردن جهت ضعف دل و بدن و قوت باه و بغایت مافع بود و مقدار شربت جی
گزیدگی جانوران و دفع زهر مار و زهر بود و شربت جی جهت ضعف دل و قوت اعضا
یکه انگ بود و هر کس که بر روز نهد انگ بخورد و از اکثر آفات امین باشد و سودمند بود و فراج
سیر سبب آنجا صیت عمل میکند و طبیعت و بغایت گرم بود و اگر دندان سرد و مفت
رساند آنرا بنوعی باید خورد که دندان بر حروف الهاء نهد و این را به زبان بینش و او

و او مرغ خوش صورت کو چکست اما بوی ناخوش دارد و آب در زیر زمین می بیند از خیمه همراه
 حضرت سلیمان علیه السلام میماند و در قصص الانبیاء مذکورست که عوج بن عجن کوفی برداشته
 که حضرت موسی علیه السلام و قومش از دبیغ را از حضرت حق تعالی بدیدند و چندان سوراخ
 کرد که آن سنگ در کون عوج افتاد و بدین بلا عوج هلاک شد و در اسلک و مواصل حضرت
 سلیمان علیه السلام با یوسف بن یوسف بدید گردید چنانچه در کلام مجید مذکورست که
 مگردست گوشت او نزد ما میاید و حمل است نزد ابو حنیفه و یک بیت از شافعی لیکن بنویسند
 در مذاهب شافعی بر آنکه حرمت از جهت آنکه از وی بوی بد می آید و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله از گشتن وی منع فرموده اند حکمت هر جا که بد بود هیچکس از او امری در آنجا
 قرار نگیرد و چشمش در زیر بالین هر کسی که نهد و خواب نرود و اگر چشمش بر کسی نهد نذر او
 آورد و هر کسی که زبانش را با خود دارد و دشمن بر او ظفر نیاید و دلش با خود و دشمن قوت
 دهد آب گوشت او در رحمت تو لایق مافع بود اگر دلش بگردن کسی که آثار رحمت خدا در او
 پیدا شده باشد بمیندازد امی که آویخته باشد امین باشد و دلش را اگر بریان کرده و کسر
 با هم خورند از محبت یکدیگر صبر یابند زهر و اش اگر در بدن صاحب لقوه و اخلاص باشد
 را و زاسه روز در جای تاریک بدارند صحت یابند مال را استش اگر در زیر کمر حقیقت
 براند بیدار نشود و از دود پیر و گزند ناگردد اگر خون وی در چشمش سفید کند

عارض شده باشد بزد و معتز را و اگر در کبوترخانه دو دکنند کبوترهای آنها از کبوتر
و غیره ایستاده و اگر در آشک نموده در خانه بیاورند ابل آنها بر او ضرر
نرساند و چنانکه در سوره اگر در شربت بزنند اگر در آتش شربت بزنند
نزدیکی کند حاصل شود **حرف الیا** بر بوع را بقاری خوش شوی
و اگر در دوخته و تبرکی الیاع لخته و استخوان گویند و صحرای باشد و یا بهادار
و اگر در دستباز کوه و در رنگ بزرگ آموخته بود حکم حراست نزد
حقانی اما نزد امام مالک و شافعی و حنبل حلالست و نزد شیعه نیز حلالست
اگر نوی زیاده در چشم پیدا شوند آنرا کنند بیهوش بر آن مالک کنند
باز آن نوی نزدیکست **الکتاب لعون الملک**